



گزیده‌ای از سخنرانی آقای دکتر نجفی، وزیر محترم آموزش و پرورش

دکتر دهبانی کارشناسان انجمنهای اولیا و مربیان براساس کشور و مسؤولین انجمنهای اولیا و مربیان تهران - دی ماه ۱۳۵۷

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين

با درود به ارواح پاک همه شهدای انقلاب و روح برفتح و بلند امام فقید، جلسه مان را شروع می کنیم .

امیدوار هستم که این جلسه و برنامه هایی که در خلال این جلسه خواهید داشت، باعث رشد و اعتلای هرچه بیشتر فعالیتهای انجمنهای اولیا و مربیان در سراسر کشور بشود. در ارتباط با اهمیت بسیار زیاد و نقش حیاتی انجمنهای اولیا و مربیان تا حالا صحبت زیادی شده و واقعا " این که عرض می کنم نقش حیاتی، به نظر من این طور است که اگر انجمنهای اولیا و مربیان در سراسر کشور بخوبی فعالیت نکنند و کارشان پویایی و رشد لازم را دارا باشد، بدون شک ما می توانیم امیدوار باشیم که یک آموزش و پرورش زنده و پرتحرک داشته باشیم. و اگر این انجمنها فعالیتهایشان را کم بشود در واقع حیات و پویایی از کل نظام تعلیم و تربیت گرفته می شود. بنابراین واقعا " یک نقش بسیار مهم و حیاتی دارند و در واقع قسمت اصلی آنچه که تحت عنوان مشارکت مردم در امور آموزش و پرورش می شود از آن یاد کرد و انتظار داشت، در فعالیتهایی که در پوشش انجمنها یا از طریق انجمنها باید صورت بگیرد، جستجو می شود.

به هر حال در این شکی نیست که یکی از حقوق مهمی که از فرزندان برگردن اولیای آنها هست، حق تعلیم و تربیت است که از قدیم الایام همواره پدرها و مادرها نسبت به فرزندان خودشان این دین را احساس می کرده اند و لازم می دیده اند که آنها را در ارتباط با آن چیزی که نیازمند هستند بدانند، تعلیم بدهند و آنان را برای زندگی در جامعه فردا تربیت بکنند.

هر چه که جامعه بشری پیچیده تر شده و فعالیتها تخصصی تر، والدین بیشتر به این سمت حرکت کرده اند که فرزندان خود را به مراکز دیگری برای ایفای درست این وظیفه بسپارند، حالا به شکلهای مختلفی، آنچه که امروز از آن ما به عنوان مدرسه یاد می کنیم در طول تاریخ وجود داشته، با صورتهای مختلف و با نوع فعالیتها متفاوت، ولی به هر حال ریشه و محوواصلی فعالیتهای این مراکز همین مسأله تعلیم و تربیت بوده و در واقع قسمتی از فعالیتها و مسوولیتها را که مستقیماً "برگردن و برعهده" هر پدر یا مادری گذاشته شده بود، مراکزی که امروز به عنوان مدرسه از آن یاد می کنیم عهده دار شده اند و روشن است که واگذاری قسمتی از این وظیفه از طرف پدر و مادر به مراکز آموزشی، به معنای نفی آن مسوولیتها و وظایف اصلی اولیاء نیست.

بنابراین پدرها و مادرها حق دارند که همواره سؤال بکنند که چه چیزی به فرزندان شان آموخته می شود؟ فرزندان آنها با چه شیوههایی تربیت می شوند؟ و به هر حال چه از نظر شکل و چه از نظر محتوای برنامه های تعلیم و تربیت، حق آنهاست که دخالت و نظارتی بر امور داشته باشند، برای این که بتوانند آن وظیفه شان را در قبال فرزندان خود بخوبی انجام بدهند. بنابراین طبیعی است که باید از طریق تشکلهایی یا براساس روشها و شیوه های مشخصی این حق نظارت و درموردی حق دخالت اولیاء در مسائل تعلیم و تربیت فرزندان شان لحاظ بشود. در واقع انجمنهای اولیاء و مربیان مهم ترین کاری که برعهده دارند همین است که به نحوی این حلقه ارتباطی را برقرار بکنند و به اولیاء این اجازه را بدهند که بر آنچه که در ارتباط با مسأله آموزش و پرورش فرزندان شان می گذرد نظارت داشته باشند و از برنامه ها و روشهای تعلیم و تربیت در مدارس و مراکز آموزشی مطلع بشوند و از طرف دیگر هم به هر حال این وظیفه ای را که از دوش خودشان، همایش یا قسمتی از آن را برداشته اند و برعهده مربیان قرار داده اند، لازم است که در طول زمان و به طور مستمر از مشکلات مربیان و مسائل آنها مطلع بشوند و خودشان را از آنجه که در مدارس می گذرد و از مشکلاتی که در مدارس وجود دارد دور ندانند.

بنابراین مسأله انجمن اولیاء و مربیان در واقع یک شیوه تشکیلاتی است و یک راه حل تشکیلاتی و سیستمی برای این که ما اجازه بدهیم اولیاء از حق خودشان به نحو درست و سازمان دهی شده ای استفاده بکنند و در جریان آن قسمت از وظایف خود که از دوش

خویش برداشته و برعهدهٔ مدرسه گذاشته اند قرار بگیرند، به نحوی که بتوانند بقیه وظایف خود را در ارتباط با تعلیم و تربیت فرزندان شان به عنوان یک کار تکمیلی و مکمل آنچه که در مدرسه انجام می شود بخوبی عهده دار بشوند.

بهر حال اگر بخواهیم واقعا " به سمت مردمی کردن آموزش و پرورش حرکت بکنیم که به نظر می آید برای داشتن یک آموزش و پرورش سالم و پرنشاط، هیچ راهی هم غیر از این نیست که مردم حضور داشته باشند، حضوری واقعی، فعال و تعیین کننده و نه تنها یک حضور تشریفاتی. اگر بخواهیم آموزش و پرورش ما واقعا " سلامت و شادابی و پویایی داشته باشد باید مردم را در عرصه های مختلف فعالیتهای آن دخالت بدهیم و برای این کار انجمنها بستر بسیار مناسبی هستند که اگر کار بخوبی برنامه ریزی بشود و بخوبی از این تشکیلات استفاده بشود، مای توانیم امیدوار باشیم که در طول سالهای دراز در طول یک برنامه ریزی درست و حساب شده، مردم را عملا " و بطور واقعی و مؤثر وارد صحنهٔ فعالیتهای آموزش و پرورش بکنیم. به نظر من مسأله مشارکت مردم در امر آموزش و پرورش، در واقع باید قدم اول مشارکت مردم در هر فعالیت سیاسی یا اجتماعی تلقی بشود. یعنی اگر نظامی بخواهد مردمی عمل بکند، همان طور که از دیدگاه اسلامی به نظر می آید این حور باشد که یکی از پایه های اصلی و تکیه گاههای اصلی حکومت اسلامی مردم هستند و مسأله حضور مردم در همهٔ شؤون حکومتی از مسایلی است که در هر به اصطلاح بحثی که در ارتباط با جنبه های نظری و یا جنبه های عملی حکومت اسلامی مطرح باشد، مورد قبول است.

اگر واقعا " حکومتی بخواهد مردمی عمل بکند و مردم حضور داشته باشند و نظرات آنها در تصمیم گیری ظاهر باشد و بروز واقعی پیدا بکند، راه ورود به این حکومت مردمی و ورود مردم به حکومت و فعالیتهای مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در واقع از آموزش و پرورش می گذرد.

در آموزش و پرورش است که مردم به یک شکل طبیعی و سالم می توانند تمرین مردمی کردن حکومت را انجام بدهند و می توانند در آن جا دموکراسی را به معنای واقعی تجربه بکنند و از آموزش و پرورش است که تدریجا " باید صحنه های دیگر فعالیتهای اجتماعی و سیاسی برای حضور مردم باز بشود.

به هر حال من فکر می کنم که ما اگر بخواهیم بطور واقعی مردم را در تصمیم گیریهای اساسی و مهم دخالت بدهیم و اگر بخواهیم که مردم با آگاهی و بینش کامل در مسائل مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و غیره حضور پیدا بکنند باید به نقش مردم در عرصه فعالیتهای آموزش و پرورش توجه بیشتری بشود و در واقع در این حاست که تمرین اول انجام می شود برای حضور در صحنه های بعدی، حالا چه آن

قسمت از کار که در ارتباط با اولیاء است وجه آن قسمت که در ارتباط با خود دانش آموزان مطرح است. باز اگر ما بخواهیم نوجوانان و جوانان کشور را آماده بکنیم برای یک حضور واقعی در عرصه های واقعی اجتماعی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برای آینده کشور، باید آنها را در صحنه مدرسه با این مشارکتهای آشنا بکنیم. حالا راه آشنا کردن آنها یک مقداری از آن درآموزهایی است که به آنها می دهیم، یک مقداری در فعالیتهای تربیتی ای که آنها باید بطور عملی آشنا بشوند با شیوه های مختلف مشارکت و زندگی اجتماعی و مقداری هم همین شکل غیر مستقیمی است که به آنها می شود آموزش داد و آن حضور والدین آنها در ارتباط با تصمیم گیریهای مدرسه است و این که احساس بکنند در یک صحنه کوچک اجتماعی و فرهنگی مثل مدرسه چگونه می شود مسأله مشارکت را در سطوح مختلف حل کرد و ارزیابی نمود.

بنابراین مسأله انجمنهای اولیاء و مربیان در واقع پیوند محکمی پیدا می کند با مسأله اصل مشارکت مردم در آموزش و پرورش و از آن عمومی تر مسأله حضور و مشارکت عمومی مردم در اداره حکومت اسلامی و تصمیم گیریهای این حکومت.

با همین دید بوده است که شاید از سالهای اول انقلاب مسأله تشکیل شوراهای آموزش و پرورش مناطق مورد بحث قرار گرفته و همواره به عنوان یک اقدام مثبت در آموزش و پرورش تلقی می شده، که اگر در هر منطقه آموزشی شورایی که متشکل از معتمدین محل و مسئولین و مردم باشد تشکیل بشود، شورا می تواند بسیاری از مشکلات و معضلات احزابی و برنامه ریزی را در آموزش و پرورش حل بکند.

پیش بینی شده که در این شوراها ۹ تا ۱۱ نفر عضویت خواهند داشت بر حسب تعداد دانش آموزان هر منطقه. یعنی در جاهایی که کمتر از سی هزار نفر دانش آموز هستند شوراها ۹ نفر عضو خواهند داشت، در جاهایی که بین سی تا پنجاه هزار نفر دانش آموز هستند شوراها ۱۰ نفر عضو خواهند داشت و در جاهایی که بیش از ۵۰ هزار نفر دانش آموز در یک منطقه تحصیل می کنند، شوراها ۱۱ نفر عضو خواهند داشت. و از این ۱۱ نفر، ۶ نفر مستقیماً از بین مردم انتخاب می شوند که ۴ نفرشان از طریق انجمنهای اولیاء و مربیان است و دو نفر از کانالهای دیگر انتخاب می شوند. و باز در این جا با توجه به ترکیب شوراها از یک طرف نقش مردم در مسائل آموزش و پرورش بیشتر مورد توجه قرار گرفته و در واقع دیدگاه تنظیم کنندگان این لایحه منعکس شده که واقعا "باید مردم نقش اصلی را در بسیاری از تصمیم گیریهای مربوط به آموزش و پرورش، داشته باشند و از طرف دیگر اهمیت نقش انجمنهای اولیاء و مربیان به چشم می خورد که به هر حال از ۱۱ نفر اعضای یک شورا، ۴ نفر باید از طریق و کانال انجمنها برگزیده بشوند و به عضویت شورا در بیایند. بنابراین یک مسؤلیت مهمی است که بر عهده انجمنها گذاشته خواهد شد. که البته

این چه که من این جا خدمتتان عرض کردم مطالبی است که در لایحه آمده و ممکن است هم باتغییراتی نهایتاً " به تصویب برسد. ولی به هر حال به نظر بنده می رسد که این یکی از اقدامات بسیار مؤثری است که می توان در ارتباط با مسأله مردمی تر کسردن آموزش و پرورش و ایجاد یک سیستم مشخص برای مشارکت مردم در امور آموزش و پرورش مدنظر قرار داد.

ولی باز آن چه که مهم است هم در مورد فعالیت شوراهای آینده در هر منطقه، و هم در مورد فعالیت انجمنهای اولیاء و مربیان در حال حاضر، این است که ما باید حدود و ثغور مشارکت مردمی را در امور آموزش و پرورش بطور مشخصی روشن بکنیم. متأسفانه ما همین امروز هم در بسیاری از مدارس کشور با دوگرایش در ارتباط با نقش و موقعیت انجمنهای اولیاء و مربیان مواجه هستیم. یک گرایش تفریطی این است که بمعنی واقعی و محتوایی قضیه، نقشی برای انجمنها قائل نیستند، یعنی آنچه که به عنوان نقش انجمنها قائل می شوند این است که در عرض سال چند جلسهای تشکیل بشود و در آن جلسات مسائل و مشکلات مالی مدرسه مطرح گردد و مثلاً "از اولیای دانش آموزان برای حل مشکلات و مسائل مالی و مادی مدرسه کمک و استعداد بشود.

خوب این در واقع قسمتی از وظایفی است که بر عهده اولیاء دانش آموزان می باشد و ممکن است در همین مسائل خلاصه شده باشد، و به هر حال بسیار خوب است که اولیای دانش آموزان در جریان مشکلات مالی و مادی مدارس قرار بگیرند و در حد وسع خودشان برای رفع این مشکلات و حل مسائل کمک بکنند، ولی روشن است که این کفایت نمی کند و این قسمت از کار جزء بسیار بسیار کوچک و بلکه ناچیزی از قضیه به حساب می آید. آنچه که مهم است ارتباط اولیاء در خصوص مسائل آموزشی و مسائل تربیتی می باشد و این که نسبت به سیاست ها و برنامه های مدرسه مطلع باشند و برای ایجاد هماهنگی در سیاست های تربیتی در دو محیط مهم مدرسه و خانه، آنچه لازم است انجام بدهند. بنابراین این یک نوع نگرش نسبت به انجمنهای اولیاء و مربیان است که به نظر مانگرش غلطی است و یا لاف جز بسیار کوچکی از اهداف انجمن اولیاء و مربیان را مدنظر قرار می دهد.

یک نگرش افراطی هم وجود دارد که بر اساس آن انجمنهای اولیاء و مربیان خود را حاکم بر همه فعالیت های مدرسه و دخیل در همه تصمیم گیریها می دانند و در بعضی از موارد خارج از همه ضوابط آموزشی و تربیتی و حتی خارج از بسیاری از ضوابط اداری و مقرراتی که حاکم بر آموزش و پرورش است، از طریق انجمنهای اولیاء و مربیان تصمیماتی گرفته شده و مسائلی به اجرا گذاشته می شود که تبعات بسیار منفی به دنبال دارد. و باز این هم باید به یک نحوی مورد توجه قرار بگیرد که به هر حال میزان دخالت انجمنها در مسائل

مربوط به مدیریت مراکز آموزشی و برنامه‌های درسی و غیر درسی ای که در مراکز آموزشی انجام می شود دارای یک حد و حدود مشخصی باشد و در یک چارچوب معینی، فعالیتها تنظیم بشود و شکل بگیرد. ولذا یکی از مسائل مهمی که مادر پیش رو داریم چه در ارتباط با تشکیل شوراهای مناطق درآینده که البته چون قانون معینی با شرح وظایف بسیار روشن برای شوراهای پیش بینی شده و به مجلس ارائه شده، به نظر می آید که در چارچوبه آن قانون بشود برنامه ها را به صورت مشخصی دنبال کرد و حتی الامکان از بروز تداخل و ناهماهنگی جلوگیری نمود. اما به هرحال پیش بینی می شود در این جا هم در سالهای اول تشکیل شوراهای با توجه به این که تجربه جدیدی در کشور ما لااقل بعد از پیروزی انقلاب خواهد بود، تداخلهایی وجود داشته باشد.

مهمتر از آن در ارتباط با انجمنهای اولیاء و مربیان، اگر بخواهیم انجمنها را فعال بکنیم که باید این کار را بکنیم، ان شاء الله خیلی بیشتر از آنچه که امروز انجمنها نقش و سهمی دارند در فعالیتهای آموزش و پرورش، باید به آنها نقش و سهم داد، اگر ما بخواهیم این انجمنها را فعال بکنیم بدون این که حدود و ثغور فعالیتهای آنها را به صورت کاملاً روشنی معین کرده باشیم، احتمالاً به مشکلاتی برمی خوریم و به درگیریها و اصطکاکهایی بخصوص بین انجمنها و مسوولین اجرایی که ملزم به اجرای برنامه ها و دستورالعملها و بخشنامه ها و مقرراتی هستند که از طریق کانالهای تشکیلاتی به آنها ابلاغ می شود. کما این که الآن هم در بعضی از مدارس و در بعضی از مناطق چه در تهران و چه در شهرستانهای دیگر یا چنین مشکلاتی مواجه هستیم.

به هرحال باید به موازات فعال کردن انجمنها و توصیه بیشتر به آنها برای حضور بیشتر در مسائل مختلف آموزش و پرورش، این قسمت کار را هم که شرح وظایف انجمنها و حدود و ثغور فعالیتهای آنهاست بطور جدی مورد توجه قرار بدهیم. بخصوص وقتی که توجه بکنیم ما بیش از ۸۰ هزار آموزشگاه در سراسر کشور داریم و اگر روزی ان شاء الله همه این آموزشگاهها دارای یک انجمن اولیاء و مربیان فعال باشند، بایش از ۸۰ هزار گروه تحت عنوان انجمنهای اولیاء و مربیان مواجه هستیم و طبیعتاً "در یک مجموعه بزرگی که بیش از ۸۰ هزار عضو خواهد داشت و هر کدام از اعضای این مجموعه باز خودشان مشتمل بر عده ای هستند که تحت عنوان انجمن دورهم جمع می شوند، طبیعی است که نظارت بر کار این مجموعه بزرگ و شکل دادن به کار و ایجاد یک سیستمی که همه این مجموعه بزرگ را بتواند کنترل بکند و فعالیتهایشان را در جهت فعالیتهای اصلی آموزش و پرورش تنظیم نماید، کار بسیار مشکلی است. بنابراین مسأله تشکیل و سازمان دهی در انجمنهای اولیاء و مربیان مسأله بسیار پراهمیتی است که متأسفانه در سالهای بعد از پیروزی انقلاب نتوانستیم بخوبی وقت زیادی را صرف این قضیه بکنیم. درست است که

انجام امور مادی نیز دل و دماغ نداشته ، با دلتنگی و ملالت به آن کار می پردازد .
علی علیه السلام در فرازی می فرماید :

دلها همانطور که اقبال دارند در مواردی نیز دچار ادبار می گردند . معنای اقبال داشتن نشاط و خرمی است و ادبار هم به مفهوم دلتنگی و ملول شدن می باشد . وقتی کسی دچار دلتنگی و ملال می گردد باید از انجام نمازهای مستحب خودداری نماید ، زیرا در این حالت فاقد روحیه عبادت بوده ، نتیجه ای از آن عایدش نخواهد شد .

در فراز دیگری می فرماید : **إِيَّاكُمْ وَالْكَسَلَ فَإِنَّهُ مَنْ كَسَلَ لَمْ يُوَدِّ حَقَّ اللَّهِ**
از کسالت بپرهیزید ، چه ، کسی که دچار کسالت شده باشد ، حق پروردگار را به شایستگی ادا نخواهد کرد .

در آداب و سنن قضایی آمده است که : شخص قاضی وقتی گرسنه و بی خواب باشد نباید به قضاوت بپردازد . در ضرب المثل های ملی ما نیز آمده است که : " عقل سالم در بدن سالم است " .

در بعد تاء ثیرات روان برجسم ، دانشمندان روان شناس این طور اظهار نظر می نمایند : همه رفتارهای موجود بشر تابع تمامیت وجود اوست . بدین معنی که روان تابع تن است . هر فرد انسانی بر اثر ارتباط خصوصیات روانی و جسمی موجود دست به عمل می زند . هیچ رفتاری جداگانه و در خلاء انجام نمی گیرد و هیچ عملی مستقل از سایر اعمال و خصوصیات موجود بروز نمی کند . بدون تردید اگر محصلی با اطمینان خاطر و راحتی فکر به جلسه امتحان وارد شود شانس موفقیت او بیشتر است ، تا این که با ترس و بی اعتمادی و اضطراب به امتحان دادن

مجید رشیدپور

شناسایی عمل رفتار

در این نکته تردیدی نداریم که جسم و روان باید دیگر در ارتباط هستند و معنای ارتباط این است که هر یک در دیگری اثر می گذارد ، و این تاء ثیر هم در بعد مثبت و هم در بعد منفی است . برای توضیح بیشتر باید گفت ناتوانی جسمی بر روان ما اثر می نهد . شخص مریض نمی تواند از فکر و عقل خود بخوبی استفاده نماید ، حتی در

این نکته توجه داشته باشند که هیچ شاگردی بی جهت به کار خلاف دست نمی زند ، چنانچه انسان بدون علت دچار بیماری نمی گردد .

هیچ رفتاری جداگانه و در خلا ، انجام نمی گیرد و هیچ عملی مستقل از سایر اعمال و خصوصیات موجود بروز نمی کند .

پس مربیان و معلمان به جای شامت کردنها و ملامت نمودنهای ، باید سعی کنند علل و عوامل درس نخواندن و انجام اعمال خلاف را تشخیص داده ، آنها را برطرف سازند . ضمناً " توجه داشته باشیم که تا علل و عوامل رفتارها تغییر نیابند ، هیچ گونه تحول اخلاقی صورت نخواهد گرفت . برای تأیید بیشتر مطالب فوق ، داستان و خاطره ای را که یکی از معلمان برای محله فرستاده است در اینجا نقل می کنم :

در یکی از روستاهای اصفهان ، معلم کلاس سوم بودم . یک روز طبق معمول دانش آموزی را صدا زدم که درس را از او سؤال کنم . وقتی آمد مثل مجسمه ای ایستاد و هرچه پرسیدم جواب نداد . به او گفتم چرا درست را نخوانده ای ؟ او جواب نداد . باز سؤال کردم ، دوقطره اشک از گوشه چشمانش سرازیر شده ، گفت : بلند هستم . من از رفتار او به شگفتی افتاده ، گفتم بروینشین ، دیگر تکرار نشود . او رفت . چند روز بعد از او خواستم درس را پاسخ دهد و باز همان مسأله پیش آمد . تکلیفی به دانش آموزان دادم و او را به کنساری کشیدم و علت را پرسیدم . او با ناراحتی گفت : خانم معلم من گرسنه هستم . تعجب کردم و گفتم خوب می خواستی ناهارت را بخوری و به مدرسه بیائی ، اینکه نمی شود دلیل . گفت : آخر من تا حالا روی دار قالی بودم و با مادرم قالی می بافتم . مادرم به من گفت برو نان بخور

بپردازد . به عنوان مثال معلوم شده است که یکی از دلایل اصلی زخم معده ، ناراحتیهای عاطفی است . نکته جالب این که همه متخصصین و مربیان نباید تک بعدی فکر کرده ، انسان را از یک جنبه مورد توجه قرار دهند ، بلکه بر همه احتیاجات اولیه او نظر داشته ، بدانند که برخی از احتیاجات انسان مانند نیاز به غذا ، آب و استراحت ، جسمانی و مادی است و برخی دیگر روحی و روانی ، از جمله اینکه همه طالبند در زندگی به موفقیت و پیشرفت نایل آیند .

همه پدران و مادران و مربیان و معلمان در ارتباط با کار تربیتی و آموزشی باید به علل رفتارها توجه داشته باشند ، زیرا در نظام علمی این واقعیت به ثبوت رسیده است که هیچ پدیده ای خود بخود به وجود نمی آید ، بر همین اساس در نظام رفتاری انسان نیز هیچ عملی بدون علت پدیدار نمی گردد . به عنوان مثال اگر کسی دچار عصبانیت می شود باید دید چرا او دچار چنین حالتی شده است ، چه چیزی او را به این کار وادار کرده است ، آیا این رفتار



ریشه جسمانی دارد یا وابسته به علل روحی و روانی است و یا هر دو ؟ پدران و مادران باید به

است ، من از نگاههای او این نکته را دریافته بودم . من نیز به او علاقه مند شده بودم . او گاهی به من می گفت : خانم معلم اگر فراموش کرده‌اید غذا بخورید ، من نان و پنیر آورده‌ام ، اگر مایل هستید باهم غذا بخوریم . معلم دیگری چنین نوشته است :

در سال سوم دبستان تدریس می‌کردم . مدت سه روز پی در پی وقتی وارد کلاس می‌شدم شاگردان می‌سوم سمت راست و میز پستی می‌گفتند دفتر ، مداد ویا برخی از لوازم التحریرشان گم شده است و من طبق معمول می‌گفتم بچه‌ها اگر کسی این لوازم را پیدا کرد به صاحبش برگرداند . روز چهارم این مسأله مرا به فکر انداخت که چرا دائما " از این قسمت کلاس چیزی گم می‌شود؟ باخود گفتم نکند دراین قسمت شاگرد فقیری نشسته و در اثر فقر و کمبود به این کار مبادرت می‌ورزد؟ پس از مطالعه پرونده دانش آموزان متوجه شدم که دراین قسمت دختر کارگر ساده‌ای که دارای نه سر عائله بود نشسته است . در فرصتی با این دانش آموز به گفتگو نشستم و بازبان مهر و محبت سخن گفتم . او با گریه و عذرخواهی اقرار کرد که وسائل دانش -

وبه مدرسه برو ، ولی دیر شده بود ، آخر من باید قسمتم را هر روز ببافم . گفتم خوب حالا برو بیرون و نان را بخور . گفت : چیزی نیاورده‌ام . به او گفتم آفرین بر تو که با کار و کوشش خودت به خانواده‌ات کمک می‌کنی ، حالا برو بنشین . و سپس به یاد ضرب المثلی افتادم که می‌گوید " شکم گرسنه عشق و عاشقی نمی‌داند." و حق را



به او دادم . به دانش آموزان گفتم بچه‌ها من امروز نتوانسته‌ام ناهار بخورم ، کسی چیزی دارد؟ دانش آموزان با نگاههای پاک و دوست داشتنی گفتند بلی و آنچه داشتند پیش من آوردند . من مقداری نان و پنیر برداشتم و گفتم هرکس مثل من فراموش کرده ناهار بخورد نباید و با من ناهار بخورد . آن شاگرد هیچ نگفت . باز تکرار کردم بچه‌ها گفتند ناهار خورده‌ایم ، در این موقع آن شاگرد دستش را بالا آورد . من به اتفاق آن شاگرد از کلاس بیرون آمدم تا او بتواند به غذا خوردن بپردازد . پس از گذشت لحظاتی وارد کلاس شدیم و او در جای خود نشست ، دراین موقع وی را صدا زده خواستم که درسش را جواب بدهد . وقتی پای تخته آمد ، به همه سوالات من پاسخ صحیح داد .

از آن روز به بعد احساس می‌کردم که آن شاگرد تمایل و محبت خاصی به من پیدا کرده



آموزان را برای استفاده خواهران و برادران خود برمی‌داشته است . دوسه روز بعد تعداد زیادی دفترچه و مداد و سایر لوازم تحصیلی تهیه کرده به عنوان هدیه به این شاگرد دادم ، ولی همیشه

دهد. من باز با همان لحن جمله‌ام را تکرار کردم، دیدم باز سرش را تکان داد، چندین بار با صدای بلندتر پرسش را تکرار کردم، حتی یک بار خیلی بلند در نزدیک گوش او داد زدم و سوءالم را تکرار کردم، دیدم بسیار خشک جوابم را داد. چندین روز فکرم متوجه او شده بود. گاهی از پشت سر صدایش می‌کردم و می‌دیدم که متوجه نمی‌شود. بالاخره به عناوین مختلف شنوائی او را آزمایش کرده، به این مسأله پی بردم که گوشش سنگین است. به مادرش گفتم دختر شما گوشش کمی سنگین است. در جواب گفت: بله چنین است. گفتم خوب چرا شما این مطلب را به من نگفتید تا این قدر دچار رنج و ناراحتی نگردم؟ در جواب گفت:

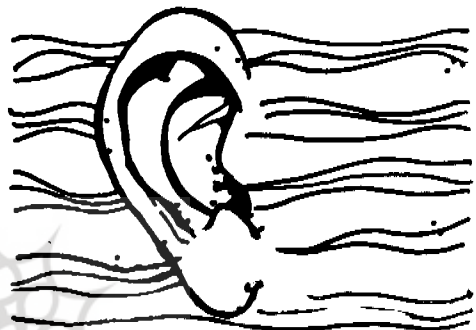
چون دختر بود می‌ترسیدم همکلاسیهای او این عیب را به رخش بکشند. از آن روز به بعد دیگر درس را

به جای نصیحت کردن سعی کنیم علل و عوامل بروز رفتارها را شناسایی کرده، سپس به درمان بپردازیم.

کنارا و با صدای بلند تکرار می‌کردم تا بالاخره توانست به نحو احسن و با نمرات عالی قبول شود.

این فکر مرا به خود مشغول داشته بود که بسیاری از خلفای کودکان معلول کمبودها و نارساییهای مادی است و با گسترش امکانات مادی می‌توان بخشی از تخلقات را پیش گیری کرد و بالاخره به این نکته پی بردم که هیچ رفتاری بدون علت تحقق نمی‌یابد، به جای نصیحت کردنها سعی کنیم علل و عوامل رفتارها را شناسائی کنیم و پس از آن به درمان بپردازیم.

معلم دیگری پیش از آنکه خاطره خود را نقل



کند به پدران و مادران توصیه می‌نماید که اگر فرزندان شان از نظر شنوائی و یا بینائی اختلالی دارند به معلم مدرسه اطلاع دهند. سپس خاطره خود را این طور نقل می‌کند:

در سال ۶۵ در کلاس اول محصلی داشتم که به هنگام بخش کردن شکل‌های لوحه‌ها دوسه بار سرش را تکان می‌داد. در فرصتهای بعدی وقتی از او پرسشی می‌کردم می‌دیدم ساکت ایستاده حرفی نمی‌زند. از این موضوع بسیار زحمر می‌کشیدم. بارها سه چهار نفر از شاگردان دیگر رامی‌آوردم تا پرسش مورد نظر را در برابر او جواب دهند. و وقتی برای چندمین بار از خود او می‌پرسیدم، باز جوابی نمی‌شنیدم. یکبار متوجه شدم که در موقع پرسش من کاملاً "چشماتش را به حرکات لبهایم دوخته است و ناخودآگاه سرش را به عنوان پرسش تکان می‌

رسالت اولیا و مربیان در پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی

بدون تردید مهمترین رسالت اولیاء و مربیان تلاش در شکوفایی شخصیت کودکان و نوجوانان ناهمین بهداشت روانی و پیشگیری از انحرافات و آسیب پذیریهای احتمالی آنهاست. مسأله بررسی انحرافات یا آسیبهای اجتماعی سالهاست که مورد توجه دانشمندان مختلف قرار گرفته است. متخصصان رشتههای مختلف، بویژه روان شناسان، جامعه شناسان، کارشناسان تعلیم و تربیت و مددکاران اجتماعی هریک سعی نموده‌اند از دریچه‌ای خاص به این مسأله بنگرند.

بطور کلی زمانی از آسیبها یا انحرافات اجتماعی سخن به میان می آید، که ارزشهای حاکم بر جامعه، پذیرای برخی رفتارهای موجود نمی باشد. انحرافات اجتماعی به دو صورت آگاهانه و غیر آگاهانه ظاهر می شود. انحرافات آگاهانه آن دسته از رفتارهای نامطلوب و ناشایسته‌ای است که از فرد یا گروهی با آگاهی و دانش قبلی مشاهده می شود که با نظام ارزشی جامعه مغایرت دارد. بدیهی است بعضی از رفتارهای نامطلوب که از برخی از نوجوانان و جوانان سر می زند می تواند بدون آگاهی و شناخت صحیح آنها از ارزشها و معیارهای اجتماعی باشد. به عبارت دیگر در این شرایط فرد متخلف یا آسیب پذیرفته به درستی نسبت به قبح یا گناه آلوده بودن رفتار خود اذعان ندارد. در هر حال باید توجه داشت فردی که دچار بعضی از انحرافات رفتاری می شود لزوماً در صدد نفی همه معیارها و ارزشهای حاکم بر جامعه نمی باشد، بلکه به نظر می رسد که او احياناً "فقط بعضی از ارزشهای موجود در جامعه

مباحث مطروحه در محافل علمی، در مورد بررسی مسأله آسیبهای اجتماعی احیاناً "بیشترین توجه معطوف مسائل اجتماعی، اقتصادی، نظام حقوقی و قضایی جامعه می شود، اما به نظر ما مهمترین مسأله در این ارتباط همانا موضوع تربیت و ساخته شدن انسان است. چگونگی تکوین شخصیت مطلوب کودک و اعمال برنامه ها و روشهای تربیتی مؤثر بطور قطع مقاومت انسان را، علی رغم وجود فشارهای اجتماعی و فقر اقتصادی، در برابر تمامی عوامل و محرکات اجتماعی و آسیبهای احتمالی مضاعف می نماید. بی شک فقر می تواند بر سلامت عمومی بهداشت روانی، تبار اقتصادی - اجتماعی و چگونگی پیشرفت تحصیلی فرد اثرات قابل توجهی را به جای بگذارد، اما لزوماً خود علت اصلی انحرافات اجتماعی نمی تواند باشد، زیرا



فقر امری است نسبی و در نزد جوامع مختلف تعاریف، معانی و مفاهیم متفاوتی دارد. بویژه آن که بخواهیم در جامعه ای از فقر به عنوان علت اصلی انحرافات اجتماعی سخن به میان آوریم که بر والاترین ارزشهای انسانی و مکارم تربیتی استوار بوده، خیل کثیری از محرومان مقاوم و بیوند ۱۷

را مورد تردید قرار داده و یا آنها را عملاً "نفی کرده است.

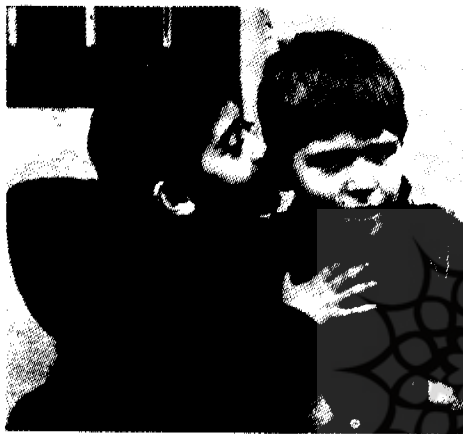
بدون تردید در بررسی علل آسیبهای اجتماعی، کارشناسان و دست اندرکاران پژوهشهای اجتماعی بارزترین و مهمترین علت را در حیطه خانواده و قلمرو تعلیم و تربیت دانسته و مسائل انگیزی و پرورشی را به عنوان عمده ترین اصل تعیین کننده ذکر نموده اند.

امروزه در مطالعات مربوط به کژرفتاریها و آسیبهای اجتماعی از قبیل دزدی، بزهکاری مدرسه گریزی، اعتیاد به دخانیات و مواد مخدر انحرافات جنسی، ولگردی و خانه بدوشی، ضمن توجه به زمینه های زیستی، روان شناختی و اجتماعی انحرافات، بیشترین بهایه مسأله چگونگی فرایند تکوین شخصیت و نظام پرورشی و آموزشی خانه و مدرسه داده می شود. بخصوص این که در سالهای اخیر بسیاری از روان شناسان برای ساختار شخصیت و سازگاری اجتماعی و آستانه مقاومت افراد در برابر محرکات مختلف اجتماعی و آسیب پذیریه ها، اهمیت فوق العاده ای قائل هستند. قدر مسلم این است که در این راستا خانواده به عنوان یک واحد تربیتی و اجتماعی با نظام ارزشی پایدار، در حسن تاءمین نیازهای زیستی، روانی کودکان و شکل دادن به شخصیت آنها نقش اساسی دارد، چرا که خمیرمایه شخصیت فرد در محیط خانواده شکل می گیرد.

بی تردید، تربیت اساس کار است، هدف اصلی آن آماده کردن کودکان برای احراز مسؤولیتهای فردی و اجتماعی است و مقدمات و تمهیدات این مهم از درون خانه و توسط والدین، اولین الگوها و سرمشقهای کودک شروع می شود. علی رغم این که همواره در غالب

دادن شناخت و آگاهی به دانش آموزان نسبت به آسیبهای اجتماعی و بررسی علل و پوی آموذهای ناگوار آن، آشنا نمودن خانوادهها نسبت به ویژگیهای افراد آسیب پذیرفته و طرق پیش گیری از بزهکاریها و انحرافات اجتماعی از وظایف مهم معلمان و مربیان مدارس است.

همان طوری که اشاره شد غالبا " وقتی مدارس اقدام به این مهم می کنند که پایمهای اولیه ساختمان شخصیت نو آموزان در خانواده شکل



گرفته و آنها بخش قابل توجهی از اوقات خود را در کنار خانواده و همراه با الگوهای نخستین خود بسر می برند. بنابراین مدرسه بدون جلب همکاری و مشارکت والدین در این مهم توفیق چندان چشمگیری نمی تواند داشته باشد. این یک پنداشت طبیعی است که همه والدین انتظار دارند که کودکان آنها با رفتن به مدرسه، در آینده افرادی فعال، خلاق، شایسته و مسؤولیت پذیر شوند، اما این وقتی مقدور است که خود دوشادوش مربیان مدارس پیش بروند.

امروزه شاهد آن هستیم که با پیشرفت تکنولوژی و فراگیر شدن صنایع نوین، لحام گسیختگیهای فرهنگی نیز هر روز به اشکال مختلف

ایثارگران مجاهد را در دل خود دارد. بله، شاید در جوامعی که بنیاد آنها بر رفاه مادی و لحام گسیختگیهای فرهنگی استوار بوده، ارزشهای "اخلاقی" و "معاداندیشی" در آنجا معنایی ندارد، فقر به تنهایی علت یا عامل اصلی دزدی فحشاء و اعتیاد محسوب شده، توحیهی برای بسیاری از انحرافات رفتاری باشد، اما هرگز در یک جامعه اسلامی، جامعهای که در آن انسانها باید متصف به صفات الهی و پایبند ارزشهای والای قرآنی باشند و ایمان، ایثار و شهادت از ارزشهای حاکم باشد، فقر نمی تواند، عامل تعیین کننده و عذری برای انحرافات اجتماعی محسوب شود، هر چند که فقر و بیکاری ممکن است زمینه ساز بعضی آسیبهای اجتماعی و فرهنگی باشد.

بنابراین در جامعه اسلامی بایسته است ریشه اصلی انحرافات و آسیبهای اجتماعی را در چگونگی نظام تربیتی و آموزشی و ساختار شخصیتی افراد و میزان خویشتن داریها جستجو نمود.

بی شک برنامه های آموزشی مؤثر و کاربردی نه تنها مقاومت های شخصی دانش آموزان را در برابر آسیب های اجتماعی بیشتر می نماید، بلکه با افزایش دانش عمومی و توانمندی های شغلی و حرفه ای زمینه اشتغال مفید، بیشتر فراهم می گردد.

در کنار خانواده، مدارس اساسی ترین نقش را در انتقال ارزش های حاکم بر جامعه به کودکان و نوجوانان برعهده دارند. مسؤولیت ایجاد یک نگرش مثبت و سازنده در دانش آموزان نسبت به ارزش های اخلاقی و اجتماعی و پایبند نمودن آنها به قیودات اخلاقی و رفتارهای مطلوب و پسندیده برعهده اولیای آموزش و پرورش کشور است.

از دیگران است مبذول داشته، "رفتار" آنها را بگونه‌ای که مقدور و میسر است در مدرسه و خارج از مدرسه مورد مشاهده، مطالعه و بررسی قرار دهند. تحقیقات انجام شده حاکی از آن است که بسیاری از کودکان و نوجوانانی که با مشکلات عاطفی مواجه هستند، آنانی که متعلق به خانواده به عنوان يك واحد تربیتی و اجتماعی، با نظام ارزشی پایدار، در حسن تا مین نیازهای زیستی، روانی کودکان و شکل دادن به شخصیت آنها نقش اساسی دارد.

خانواده‌های پریشان و از هم گسسته‌ای می‌باشند آنهایی که از مدرسه گریزانند، آنانی که غیبت‌های مکرر دارند، آنانی که بدون آنکه دچار عقب ماندگی ذهنی باشند، در پیشرفت تحصیلی با ناکامی مواجه هستند، آنهایی که از توان هوشی لازم در مدارس عادی برخوردار نیستند و آنهایی که به عادات نامطلوبی همچون کشیدن سیگار و غیره مبتلا هستند، بطور قابل توجهی بیش از سایر همسالان خود در معرض خطر جدی آسیبهای اجتماعی قرار دارند. به دیگر سخن، رسالت خانواده‌ها و مدارس در این رهگذر بسیار خطیر و سترگ است. برای ساختن جامعه فردا، جامعه‌ای که باید برای همه جهان الگو باشد لازم است تمامی هم کارگزاران جامعه بویژه اولیاء و مربیان مصروف سلامت شخصیت و شکوفایی استعدادهای کودکان و نوجوانان میهن اسلامی مان شود.

فزونی می‌یابد و دیگر مدارس و نظام آموزشی رسمی به تنهایی نمی‌تواند توفیق چندانی در از قوه به فعل رسانیدن استعدادها و شکوفایی خلاقیتها و پرورش سجایای اخلاقی دانش‌آموزان داشته باشد. در این راستا تنها همکاری همه خانواده‌ها امری است ضروری، بلکه می‌بایست برای حفظ استقلال علمی و پیشرفت فنی و صنعتی و رشد و تعالی شخصیت انسانی دانش‌آموزان و اعتلای فرهنگ غنی اسلامی و پیش‌گیری از آسیب پذیریه‌ها، از همه امکانات آموزشی و فرهنگی بالفعل و بالقوه نهادهای جامعه بهره‌مند شد. لازم است نظام آموزشی کشور با قدرت و قوت هر چه بیشتر و حمایت همه خانواده‌ها و کارگزاران جامعه اسلامی بارفع کمبودها و نواقص، بخصوص در زمینه کمبود معلمان مجرب و کارشناسان متخصص و مشاوران روانی و تربیتی متعهد و رافع نارساییها و کمبودها، با تدارک امکانات بیشتر همه هم‌و توان خویش را در پیش‌گیری از آسیب‌پذیریهای اجتماعی و اعتلای شخصیت کودکان و نوجوانان مصروف نماید.

به یقین این امر با کاستیهای مشهود کمبودهای مورد اشاره، شلوغ بودن کلاسها و مدارس و عدم مشارکت فعال خانواده‌ها و نهادهای دیگر جامعه مقدور نخواهد بود. مربیان و مشاوران مدارس باید بتوانند با هوشمندی و بصیرت و با بهره‌گیری از مهارت‌های لازم توجه بیشتری نسبت به آن دسته از کودکان و نوجوانانی که احتمال آسیب‌پذیری آنها بیش



مفردات اعتقادی

ابوالفضل بهرام پور

خوانندگان ارجمند

از این شماره شاهد درج سلسله مقالات درس گوناگون در زمینه بیان مسائل اعتقادی خواهید بود.

این مقالات شامل مطالبی است که هر فرد مسلمان از نظر اعتقادی بدان نیازمند می باشد. در پایان هر مقاله سؤالاتی نیز مطرح می شود تا خوانندگان گرامی آنها را تحلیل کرده پاسخهای خود را تا تاریخ یک ماه پس از انتشار هر شماره، به دفتر محله ارسال دارند. در زمان مقتضی جوایزی برای مناسبترین پاسخها منظور خواهد شد. پاسخ صحیح سؤالات هر مبحث در شماره های بعد منعکس می گردد.

درس اول

احسن عملاً ؟

معمولاً وقتی می خواهند اصول اعتقادات اسلامی را تعلیم دهند، از اثبات وجود خدا شروع و به معاد ختم می کنند. در حالیکه این روش غالباً " خسته کننده است و به آخر نمی رسد. این روش برای مبتدی ها یا کسانی که تازه به اسلام مشرف شده اند مناسب است نه برای

پیوند ۲۵

عموم، زیرا مشکل غالب مردم ما این نیست که اصول عقاید ندانند، مشکل این جاست که اکثر ما، مفردات اعتقادات و فروع آن را نمی دانیم، در آنها شبهه داریم و باید از این ناحیه رفع اشکال گردد. فرضاً اگر مادر مورد توکل تمام مسائل مربوط به آن را با همه متعلقات و ریزه کاریهایش تعلیم بگیریم، درست است که تنها یک مفرد از اعتقادات را فرا گرفته ایم لیکن چیزی که یاد گرفته ایم اجتهادی و جامع الاطراف است که فرمود لیتفقوها فی الدین... یعنی چراگروهی از مؤمنین کوچ نمی کنند تا معارف الهیه را تحقیق کنند و برای انذار به سوی قوم خود بازگردند (توبه ۱۲۲). تفقه در لغت به معنی ژرف نگری و تحقیق همه جانبه است. لغت فقه و تفقه در صدر اسلام به معنی علم طریق آخرت، شناخت دقائق مهلکات نفس (صفات رذیله)، آفات عمل، حقیقت حقارت دنیا و عظمت آخرت که جهاد اکبر و اصغر را برای انسان سهل می کند، نحوه مبارزه با رذایل و نحوه کسب فضایل انسانی بوده است. محقق البیاض ص ۸۱ "آیا علم واجب عینی است یا کفائی؟"

در مورد این که چه نوع علمی واجب عینی است و کدام کفائی، اختلاف آراء تابست نظریه رسیده است و مراد از فریضه ای که رسول خدا فرمودند طلب العلم فریضه علی کل مسلم کدام است. هر کسی رشته علمی خود را واجب عینی دانسته است. فیلسوف علم فلسفه و متکلم علم کلام را واجب عینی دانسته، چون به سبب آن

حج برای کسی که مستطیع نشده است و به محض مستطیع شدن واجب عینی لحظه‌ای خواهد شد. و مانند احکام روزه قبل از رمضان، بنابراین اگر ما مسائل رمضان را فراموش کرده‌ایم واجب عینی خواهد بود که قبل از نزول ماه صیام آنها



را از نو یادآور شویم. و همچنین اگر شخصی در امور اعتقادی ضروری که قبلاً "فراگرفته است" برایش شبهه‌ای پیدا شود مانند این که در عصمت انبیاء، برزخ و غیره تردید پیدا کند در همان لحظه واجب عینی است با رجوع به اهل ذکر رفع شبهه نماید تا مبدا اجلس از راه برسد و با عقیده‌ای ناقص از دنیا برود و قرآن امر کرده است که واجب است چیزی را که نمی دانید بپرسید، فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون

(نحل ۴۳). (۲) محجة البیضاء ج ۱ ص ۴۳

تذکار: مکلف هرچه رشدش پیش می رود واجب های عینی جدیدتر و عمیق تری مطرح می گردد. آنچه ذکرش در این جا ضروریست آن است که بدانیم بر ما واجب عینی است که همه رذایل و آفات و مهلکات نفس مانند کبر، ربا، حسد، تعظیم اغنیا، لجاجت از قبول حق حب جاه و دنیا که موجب ترک جهاد و وظایف است، اشتغال به عیوب ناس بجای عیوب خود و نیز علاج دفع آنها را بشناسیم و اگر انسان پیوند ۲۱

درک توحید و صفات باری ممکن می گردد، مفسر و محدث تفسیر و حدیث را عینی می داند زیرا بدان علم است که کتاب و سنت تبیین می شود و صوفی معلوم خود را فریضه معهوده دانسته است. و اما آنچه صحیح است: ضروری ترین علمی که برای مکلف بالغ عاقل واجب عینی است علم معامله است (علم رفتاری) که به سه امر تعلق می گیرد:

اعتقاد، فعل، ترک. اولی علمی است روشن کننده امور اعتقادی از قبیل اصول دینی، و لازم است هرکسی به فراخور حال خود بتواند بر آن اقامه برهان کند. دومی علم اوامر است از قبیل اعمال، کسب کرده‌ها و ایجاد ملکه مانند احوال قلب و فضایل اخلاقی. سومی علم نواهی است از قبیل ترک معاصی و زدودن رذایل نفسانی. واجب کفائی عبارتست از قبیل علم طب، صنایع، علم فقه و تفسیر و علوم انسانی در حد تخصص و اجتهاد.

تذکر: واجب عینی دو قسم است الف: واجب عینی مطلق (لحظه‌ای) مانند کسی که وسط روز مکلف می شود؛ پس در همان لحظه واجب است اولیات اعتقادی از قبیل اصول دین و احکام اولین نمازی که در پیش دارد

اگر انسان به يك عمل احسن و متعالی، ولو يك بار در عمرش موفق شود، سعادتش تضمین شده است.

فراگیرد و تاء خیرش معصیت است. ب: واجب عینی موسع (مهلت دار) مانند فراگرفتن عملی که هنوز وقت آن نرسیده، مثل احکام

آستان سیدالشهدا بساید و عذر تقصیر به درگاهش آورد که امروز امام زمان خطاب کند السلام علیکم یا انصار دین الله؟! می توان گفت جهت این بوده که او درپرونده اش یک عمل احسن متعالی داشته ، چند روز پیش راه را برای امام حسین بست تا اینکه کار به مشاجره کشید و امام فرمود مادرت به عزایت بنشیند. حرّ ریاحی خشمگین شد، عرض کرد اگر کسی غیر از تو نام مادر مرا برده بود با بدترین ناسزا کیفر می شد، اما چه کنم که مادرتو فاطمه زهرا دخت گرامی پیامبر است و زبانم از جسارت به او بسته ! و این احسن عمل بود که مایه شمول رحمت خدا شد و سعادت ابدی را برد.

توجه : چند عامل لازم است که انسان به انجام عمل احسن موفق بشود : شناخت ماهیت اعمال ، انتخاب اصلح ، عدم دخالت میل و هوا در کار ، خود حقیری و عمل حقیری. و البته می دانید که توفیق به انجام عمل غیر از توفیق عالم شدن به آن است که در بخش های آتسی تفصیل داده می شود.

چون صحبت از عمل احسن است لازم می آید نخست بدانیم عمل حسن کدام است پس اول باید به را شناخت تا بهتر را گرفت.

"ملاک حسن بودن یک عمل ، شرط مقبولیت حدنصاب مقبولیت یک عمل و حداقل شروطی که عمل را قابل قبول شارع می کند و عمل در نامه عمل به عنوان حسنه منظور می گردد دو چیز است الف : حسن فعلی ب : حسن فاعلی. این دو شرط باید باهم در یک فعل جمع شود تا یک عمل آخرتی تلقی گردد. تعریف حسن فعلی ، آنست که فعل به حال شخص یا جامعه مفید باشد، مانند مطالعه، بناهای خیریه

در معرض خطر ردیلهای قرار گرفت معرفت و علاج آن اولویت وجوبی خواهد داشت. و همچنین واجب است شناخت احوال قلب از قبیل صبر و شکر ، خوف ورجا ، زهد و رضا ، سخاوت ، حسن ظن به خدا ، محبت خدا ، حسن خلق ، اخلاص و ایثار و اسباب حفظ و رشد آنها. اینها اموری هستند که سعادت و شقاوت انسان را تعیین می کنند و انبیاء برای همین هم آمده اند. پس اینها واجبات عینی می باشند. الف لامی که در العلم فریضه آمده برای استغراق جنس است به معنی همه ، کل ، بنابراین یعنی همه علوم که در سعادت و شقاوت ، قرب و بعد انسان به خدانش دارد، برای تک تک مسلمین فرض عین است. از این رو تفقه در اموری مانند توکل ، شناخت توبه تزکیه نفس، شناخت حسنات و سیئات بر ما واجب است.

اینک می خواهیم موضوع عمل حسن "حسنه" و عمل احسن را تحقیق کنیم. قرآن فرموده است : الذی خلق الموت والحیوة لیلولکم ایکم احسن عملا (ملک ۲) خدایی که موت و حیات را آفرید که شمارا امتحان کند تا معلوم شود کدامین، بهترین عمل را می آورید. در قرآن سخن از اکثر عملا " نیست، صحبت از احسن عملا " است، عمده کیفیت است. اگر انسان به یک عمل احسن و متعالی ولو یکبار در عمرش موفق شود، سعادتش تضمین شده است. آیا شما از خود پرسیده اید وقتی که همه کارهای خداوند روی یک حساب است، چرا در کربلا میان این همه لشکر، خداتنها برای حرّین یزید ریاحی آن هدیه بزرگ (توبه) را فرستاد و دل او را صد و هشتاد درجه به این طرف برگرداند تا این که توانست به آسانی همه چیزش را فدا کند و رودر

مسائل زیر را تحلیل و تحقیق کنید :

۱ - در شهر ما طبیعی وجود ندارد ، عالم دینی وجود ندارد اینجا چه نوع واجبی بر عهده ما ست ؟

۲ - شخصی بعد از ظهر بیست و نهم شعبان به سن تکلیف رسید ، نوع واجب هائی که برایش پدید آمده چیست و ترتیب اولویت آنها کدام است ؟

۳ - من تا دیروز کارمند بودم و از فردا وارد بازار برای کسب و معامله می شوم ، اینجا چه نوع واجب جدیدی و در کدام موضوع برایم پیدامی - شود ؟

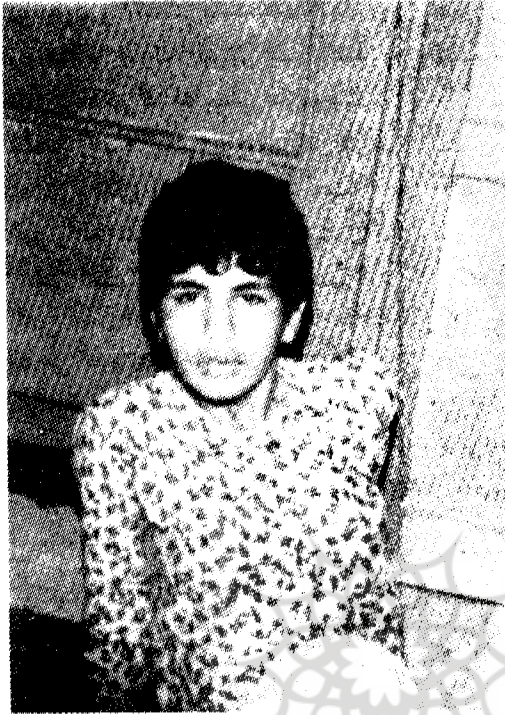
۴ - اگر روز قیامت کسی عرض کند خدایا تو زید را هفتاد سال عمر دادی و مرا پنجاه سال ، پس او بدلیل بیست سال فرصت اضافی که داشت بیش از من توانسته توشه آخرتی کسب کند و لی من زمان و فرصت کمتری داشتم ، بنظر شما در پاسخ او چه اتفاقی خواهد افتاد ؟

۵ - اگر ما از شما بپرسیم یک کسی در آن طرف دنیا میکربی را کشف کرده یا اختراعی نموده که خدمت بزرگی برای بندگان خدا در جهان ارزانی داشته است ، آیا با این خدمت بزرگی که کرده جهنم می رود ، عملش مقبول است یا نه ، چه پاسخی دارید .

برداشتن موانع از سر راه عابرین ، انفاق ، کشف و اختراع . همچنین فعلی که مطابق استانداردهای شرعی ، فقهی و اخلاق اسلامی باشد ، مانند جهاد صلوة ، ایثار ، عفو با قدرت . در این دید مابه خود عمل نگاه کرده ایم که چه وضعی دارد و چه نقشی ، و چه مشکلی را برطرف می سازد . این در واقع بعد جسمانی و خلقی اعمال است و اگر فعل خصوصیات فوق را نداشت پس حسن ندارد و عمل فاقد حسن فعلی است . تعریف حسن فاعلی :

این جا توجه می کنیم به نحوه و انگیزه صدور فعل یعنی اگر فعل از عامل برای رضای خدا ، برای طاعت ، به قصد انجام تکلیف شرعی بدون چشم داشت های غیر الهی صادر شده ، می گوئیم این عمل حسن فاعلی دارد مثلا " شخص شش ماه در جبهه فعالیت کرده ، پس عمل او حسن فاعلی دارد . لکن می بینیم وی برای خدا نرفته بلکه برای بدست آوردن امتیازات مادی و سیاسی به جبهه رفته است ؛ پس این عمل فاقد حسن فاعلی است و به نامه عمل آخرتی منتقل نمی - شود . ما اگر عمل را یک سکه دو طرفه فرض کنیم حسن فعلی یک طرف سکه و حسن فاعلی طرف دیگر سکه می شود که اگر یک رویه سکه فاقد نقش باشد از عنوان پول رایج ساقط می شود .

۲۲ هجری سالروز پیروز انقلاب شگوهند اسلام
بر عموم مسلمانان مبارک باد



ضرورت ایجاد کلینیک‌های روانی- پزشکی- اجتماعی

آنچه بنده می‌خواهم بگویم شاید در یک جمله خلاصه شود، این نوعی پیام است. می‌خواهم بگویم ما باید حرکتی انجام دهیم تا افرادی که به عنوان کودکان استثنائی، بر اثر جهل و نادانی از جامعه کنار گذاشته شده‌اند، طرد شده‌اند و در حاشیه قرار گرفته‌اند به جامعه بازگردند. برای بیان این مطلب احتیاج به کلمات پیچیده نیست، علم امروزی همه این مسائل را در قالب‌های مختلف مورد بحث و بررسی قرار داده است. نکته جالب اینجاست که در قلمرو شناخت انسان حتی وقتی انسان را به عنوان یک موجود زیستی - روانی - اجتماعی در نظر می‌گیرند باز هم استثناء، قاعده را تعیین می‌کند. به عبارت دیگر این کودکان استثنائی هستند که همدوش با پیشرفتهای علمی به مسائل مربوط به کودکان بهنجار اعتبار بخشیده‌اند، ولی جای تأسف است که انسانها نسبت به موجودیت این عزیزان خیلی دیر هشیار شده‌اند و این دیر هشیار شدن به آنها صدماتی رسانده است. کودک استثنائی عملاً "به مفهوم بهنجاری و نابهنجاری سروسامان داده است، یعنی برای شناختن یک فرد متعادل، برای شناختن یک فرد سازش یافته، و بهر عمده ما و با براساس علم ما باید یک فرد سازش نایافته را بشناسیم، در غیر این صورت شناخت "سازش

یافتگی" امر مشکلی است. کودکان استثنائی من حیث المجموع کودکانی هستند که محکوم بسبب حاشیه زیستی اند. این حاشیه زیستی با حاشیه زیستی های دیگر مخصوصاً "از نوع جامعه شناختی بکلی متفاوت است. حاشیه زیستی این کودکان به دلایل سنتی نیست. حاشیه زیستی این کودکان تعمدی نیست، ریاضتی نیست، حاشیه زیستی این کودکان تسلیم و رضا نیست، این یک نوع محکومیت است. مانادانسته عده‌ای از افراد جامعه خود را محکوم به حاشیه زیستی می‌کنیم و چنین کرده‌ایم. وقتی به گستره کودکان استثنائی نگاهی دقیق می‌کنید ممکن است این فکر پیش آید که آیا اینها به منزله اقلیتی نیستند که آزارگری انسانهای معمولی را نسبت به خود برمی انگیزند؟ آیا اینها اقلیتی نیستند که عملاً "باید آنها را در جهان دیگر تصور کرد؟ آیا اینها جهان چهارمی نیستند؟ آیا این جهان چهارم، جهان بدون مرز، جهان همه سرزمینها جهانی نیست که این کودکان به آن پناه می‌برند؟ این جهان چهارمی‌ها فی المثل درمقایسه با جهان سومی‌ها شاید این امتیاز را دارند که در گستره‌های ثابت جغرافیائی قرار نمی‌گیرند اما در هر حال به نحوی مصدوم همان حادثه‌ها هستند. یعنی جهان سومی بودن یک امر احتمیلی است، جهان چهارمی بودن هم یک امر احتمیلی است. این حقیقت امر و وضع ایستای کودکان استثنائی در بسیاری از سرزمینهای کنونی جهان است. یعنی طبعاً "وقتی که شما با کودکان استثنائی، با یک روی آورد بی اعتنائی، با یک روی آورد طردشدگی و یا حداکثر ترحم و یا فراتر از این از زاویه درمانگریهای سطحی و ساده مواجه شوید، طبعاً "آنچه حاصل و یا برآیند چنین بازخوردی است ایجاد نوعی حاشیه زیستی در این کودکان است.

اما به این نکته توجه کنیم که متفکرین و پیشگامان در برابر این فاجعه دست روی دست نگذاشته اند. امر کودکان استثنائی درباره‌ای از فلرمروها قدیمتر از بسیاری از علم‌هایی است که امروز ما با آنها سروکار داریم. می‌توان گفت که استثنائی یا وجود استثنائی قبل از وجود بهنجاری درک شده است. متفکران در سطح تربیتی بیش از متفکران سطوح دیگر در این راه پیشگام بوده‌اند. اگر بخواهیم در این باب سابقه جوئی کنیم، شاید باید چهار قرن به عقب برگردیم. اگر بخواهیم در مورد فی المثل اولین مؤسسه یا کلاس به سبک امروز اشاره کنیم باید به ۱۵۰ سال پیش برگردیم، اما سطح تربیتی برای رفع مشکلات کودکان استثنائی کافی نبوده است. در حقیقت چیزی که راهگشای پیشرفتهای مربوط به کودکان استثنائی بوده، مفهوم تیم کلینیکی است. مفهوم تیم کلینیکی در عمل، سابقه‌ای قریب بر ۱۰۰ سال پشت سر دارد و به عدد دقیق ۷۶ سال از آن می‌گذرد. تیم کلینیکی یک مفهوم جدید است. تیم کلینیکی برخلاف آنچه که در اذهان مردم است یا توسط پاره‌ای از منابع الفاء می‌شود تکرر تخصصها نیست. مسأله این نیست که گفته شود کودک استثنائی را هم یک روان‌پزشک دیده، هم یک پزشک و هم یک مددکار. احتمالاً "بر این جدا دیدنها ارزش و اعتباری مترتب نیست، به عبارت دیگر آنچه مهم است روحیه تیم کلینیکی است. نکته مهم این است که یک نگاه تک بعدی کافی نیست، رسانیت، به

اعتبار فقط یک علم نمی‌توان به مسأله نگریست. بنابراین باید یک نگاه بین رشته‌ای نسبت به مسئله داشت و درعمل بپویائی یک تیم کلینیکی با تصمیم گیری متحدالشکل و متفق السـرأی متخصصان تاءمین می‌شود. بپویائی به این صورت ترسیم می‌شود، یعنی تشخیص هرمتخصص درحد فرضیه است تا وقتی که جلسه تیم کلینیکی تشکیل شود. این جلسه تیم کلینیکی است که چرخه‌های مربوط به سوابق فردی، آرایش و پردازش این سوابق، آزمایشهای عینی، تشخیص پیش‌آگهی، درمان، وحتی مراقبتهای بعداز درمان را ترسیم می‌کند. این مفهوم تیم کلینیکی متدرجا "گسترش پیدا کرد. درآغاز درحکم یک جرعه بود اما متدرجا" به مفهوم کلینیک تبدیل شد. کلینیکهای هدایت کودک (Child Guidance Clinic) که درجهان رواج یافتند اولین ره آوردشان این بود که مسأله طبقه بندی اختلالات روانی کودکان رامورد بازنگری قرار دادند وبکلی طرح نوینی پی افکندند، متفاوت با آنچه در روان شناسی مرضی سنتی وجود داشت. یعنی این علم دوتباری، (تبارپزشکی وتبارروان شناختی) زمانسی وارد میدان شد وبصورت دقیق درقلمرو کودکان استثنائی گام نهاد که اولین آزمونها مثلاً "توسط ریگر" بیش ازدوده قبل از قرن حاضر بکار گرفته شدند، یعنی وقتی که علت شناسی نشانه شناسی وپدیدآئی مرضی متداول غیر مسلح بودند وبرای مشخص کردن کودکان استثنائی کافی به نظر نمی رسیدند. اما این دو تبار مندرجا" با گسترش یافتن یا غنی شدن وبخصوص "تحولی شدن" جائی برای یک روان شناسی بالینی جدید درکنار روانپزشکی وتخصصهای دیگر بازکردند. ما اگر از ضرورت ایجاد کلینیکهای هدایت کودک که اسم تقریباً "ژنریک آنها کلینیکهای روانی - پزشکی - اجتماعی است، دفاع می کنیم بدلیل آن است که در این کلینیکها کار به صورتی که دریک مطب، درد فتر خصوصی یک متخصص انجام می شود برگزار نمی گردد.

دریک کلینیک هدایت کودک مسأله تشخیص به معنای دقیق کلمات چند رشته‌ای وبین رشته‌ای است وفقط ازراه کلینیک هدایت کودک یعنی مراکز روانی، پزشکی، اجتماعی، است که می-توان چنین تشخیص هائی را فراهم کرد.

درکلینیکهای هدایت کودک یا مراکز روانی، پزشکی، اجتماعی امر تشخیص یک امرپژوهشی است. تقریباً" باید گفت نادرست که فی المجلس بتوان یک تشخیص دقیق درمورد یک کودک استثنائی صادر کرد.

پس امر تشخیص مبتنی بر یک سلسله اقدامات پژوهشی است ووقتی با این روند کار به یک تشخیص دست یافتیم باید کار را دائماً" دنبال کنیم. به عبارت دیگر تشخیصی که به ایسن ترتیب تدوین می شود مرتباً" باید مشمول بازنگری قرار گیرد. " تشخیص یک بار برای همیشه " درسیاری از موارد وجود ندارد. یک تشخیص بدون دست کاری بدون دخل وتصرف بعدی نمی تواند بخصوص راهگشای مربیان باشد، نمی تواند طراح اقداماتی باشد که بایستی برای یک کودک استثنائی درنظرگرفت وبالاخره نظام پی گیری درسطح درمان و

پس از درمان بازار و ویژگیهای چنین مراکزی است .

زاید است که من در اینجا به توصیف تیم کلینیکی به معنی فنی کلمه و به تخصص های اقماری که با تیم اصلی همکاری می کنند اشاره کنم، فقط بگویم که این واحدها رابایستی در شرایط علمی درست و در قالب و جامه متناسب با محیط تشکیل داد . یک مرکز روانی ، پزشکی ، اجتماعی در حد کنونی پیشرفت علم در کشور ما با توجه به ضرورت هایی که از لحاظ تشخیصی باید وارد میدان شوند باید به شکل مرکز مشاهدات روانی درآید . در مرکز مشاهدات روانی به عنوان یک کلینیک هدایت کودک کمجهز به یک "انترنا" است ، ما می توانیم گروه های مشاهده گر را برای تدوین داده هایی آماده کنیم که امر تشخیص را هموار می سازند . در کشوری که هنوز یک تست استاندارد داده هایی آماده کنیم که امر تشخیص را هموار می سازند . در کشوری که هنوز یک تست استاندارد شده به معنای دقیق وجود ندارد به معنی عمیق کلمه ، در منظر و گذرگاهی که نیمه از جهان علیه تست موضع گرفته اند ، به نارسائی های تهیه آن اشاره می کنند و به مشکلات آن در قلمرو کاربرد نظر دارند . در چنین شرایطی تازمانی که ما مجهز به تست های متعددی نشده ایم که در کلینیکها مورد استفاده قرار گیرند بایستی از روش مشاهده مستقیم استفاده کنیم و این الگوئی است که سازمان دهی آن مقدور است . اگر در وهله اول باید به ایجاد کلینیک هایی ساده به شکل مراکز مشاهدات روانی پرداخت ، اما دیر یا زود لازم است به ایجاد کلینیک های جامع دست زد ، یعنی مراکز روانی ، پزشکی ، اجتماعی که در آنها می توان تمام خدماتی را که به صورت متفرق ارائه می شود متمرکز ساخت ، مثل خدماتی که در قالب کلینیک های قبل از زایمان یا کلینیک های ژنتیک عرضه می شوند ، مانند انواع و اقسام خدماتی که در زمینه تشخیص ، در زمینه تربیتی و پرورشی برای کودکان استثنائی مورد نیازند . این کلینیک های جامع اگر به صورت حساب شده در جامعه استقرار پیدا کنند بسیاری از مشکلات را با فعالیت آنها پشت سر می گذاریم .

من در اینجا لازم می دانم یک پرانتز باز کنم و یک سوء تفاهم را رفع نمایم . اگر از کلینیک هدایت کودک صحبت کردیم یعنی Child Guidance Clinic این اصطلاح هدایت یا " Guidance " که دارای تبار پزشکی است ، دارای تبار روان شناسی مرضی است ، نباید با " Guidance " به عنوان راهنمایی و به عنوان یک امر آموزشی و پرورشی که برای کودکان بهنجار سازماندهی می شود ، مشتبه گردد ، حرکت اخیر یک خط متفاوت است . خط رفع مشکلات در سطح مسائل معمولی است . تصور نکنید که با آنچه به عنوان راهنمایی یا گاهی مشاوره که جانشین آنست عنوان می شود یک مرتبه باید انگ خدمات تخصصی بالینی را که از طرّف روان شناسی بالینی ارائه می شود بر این نوع خدمات زد . آنجا یک قلمرو دیگر است . اگر چه ما از تمام قلمروها باید استفاده کنیم ، اگر چه همه قلمروها واحد ارزش اند ولی باید این سوء تفاهم از میان برخیزد . از کلینیک های هدایت کودک یا مراکز روانی ، پزشکی ، اجتماعی جامع ، یا یک حرکت فراگیر یک قدم بیشتر فاصله نیست ، یعنی به معنای امروز بر اساس شناخت شناسی جدید

کودک و مدرسه

کثر شکوه نوابی نژاد

شخصیت و هوش کودک تا حدودی ارثی و تا حدی نیز حاصل محیط اوست، بنابراین مشکلات رفتاری کودک از تعارض و کشمکش وجودی او، رشد ذهنی و شخصیتی و نگرش والدین و احتمالاً "همسالان و معلمانش ناشی می شود. اگر والدین سختگیر دارای فرزندان راحتتر و آرامتر و معلمین نیز دارای شاگردانی با همین خصوصیات بودند، زندگی برای طرفین، به مراتب شیرین تر و آسانتر می شد (البته لازم به یادآوری است که این امر از نظر ارثی غیرممکن می باشد).

کودکی که برای والدین ناراحت کننده و خشم آفرین است دارای خصوصیات بسیاری است از جمله: منفی گرایی، پرخاشگری، ستیزه جوئی و جنگ وجدال با خواهر و برادر، پرسروصدائی نامرتبی، بی دقتی در مورد لباس، پرحسب و حوشی، ناتوانی در آرام نشستن، بی توجهی به حقیقت، حسادت بی دلیل آشکار، خودخواهی کامل، عدم درک زمان، فریاد و عریده کشیدن تلف کردن وقت، سعی در جلب توجه نمودن سؤال کردن مداوم، عدم درک خستگی مادر و یا پدر، و اینکه پدر می خواهد روزنامه بخواند و یا بعد از یک روز کار کردن استراحت کند و ...

همه این ویژگیها به ناراحتی والدین و درگیری منجر می شود. مادران معمولاً "واقعی که عجله دارند و یا دچار خستگی، نگرانی، بیماری تنشهای دوران پیش از عادت ماهانه و یا اختلال در هموگلوبین خون و تعداد گلبولهای قرمز خون هستند، به نوعی زودرنج و حساس شده، به راحتی از کوره دُررفته، عصبانی می شوند. آنها زمانی که خسته هستند قابلیت تحمل و شکیبایی کمتری دارند و حس شوخی و شوخ طبعی خود را از دست می دهند. سرفرزدان فریاد می کشند و آنان را سرزنش می کنند، در نتیجه رفتار بچه به

خوانندگان محترم

از این پس سلسله مقالاتی را تحت عنوان "کودک و مدرسه" از نظر گرامی تان می گذرانیم و امیدواریم درج این مقالات در برقراری ارتباط صحیح میان معلمان و دانش آموزان و نیز والدین و فرزندان مؤثر افتد.

در اینجا ضروری می دانیم از خانم دکتر شکوه نوابی نژاد مترجم محترم این مقالات صمیمانه تشکر نمایم.

چرا او چنین است؟

چرا او چنین است؟ بسیاری از معلمان در باره برخی از دانش آموزان بد رفتار، عجیب و غیرعادی این سؤال را از خود (و همکارانشان) می پرسند. سعی ما بر این است تا در این مقاله پاسخ مناسب به این سؤال داده شود و به عنوان موضوع اصلی این مقاله، مشکلات رفتاری فرد مورد بحث قرار گیرد.

ورشد و گسترش آن دخالت دارد. استات (۱۹۶۲) Stott) شواهدی ارائه می دهد، مبنی بر این که فشارهای روانی، دردوران بارداری، احتمالا کودک را وادار می سازد تا نسبت به محیطهای نامطلوب، رفتار و واکنشهای بزهکارانه از خود نشان دهد.

عشق مادر به فرزند

بیان این مطلب که اکثریت والدین فرزندان شان را دوست می دارند، شاید ساده و سطحی باشد ولی چنین نیست، زیرا مسأله آزار و اذیت کودکان به شدت روبه تزاید است. در سال ۱۹۶۹ تعداد این گونه کودکان در آمریکا ۱۰۵۰۰۰۰ مورد گزارش داده شده است.

دریک سمپوزیوم مربوط به آزار و اذیت کودکان (شکنجه دادن کودک)، سولومان (Solomon ۱۹۷۳) و همکاران گزارش دادند که غالب والدینی که فرزندان شان را به شدت می زنند خود در کودکی مورد ضرب و شتم واقع شده اند و کلاً "از مراحل پرورش و تربیت خود در دوران کودکی، تجارب دردناکی دارند. . . . زمینه های قبلی آزار و اذیت کودک را، باید در حاملگی های پیش از ازدواج، ازدواج در سنین پائین، حاملگی های ناخواسته، نامشروع بودن ازدواجهای احباری، تنهایی و گوشه گیری فامیلی و اجتماعی، مسائل عاطفی و هیجانی و مشکلات مادی جستجو کرد.

نگرشهای والدین

قبلاً نیز مطرح شده است که برخی از نگرشهای والدین نسبت به کودک، مدتها پیش از تولد او و اغلب حتی پیش از حاملگی وجود پیوند ۲۹

عوض بهبود یافتن، بدتر می شود. گروهی از مردم، زمانی که اسیر ناراحتی می شوند، سعی می کنند تا با قریب کشیدن بر سر این و آن، خود را قانع سازند که دیگران موجب این عصبانیت شده اند، تعدادی نیز هرگاه احساس زود رنجی و حساسیت می کنند به دعا و ستیزه جویی متمایل می گردند. مادری که دارای خصوصیات شخصی دشواری است، کاملاً "آبادگی دارد، تا نسبت به همان خصوصیات شخصیتی در نوجوانش حساسیت نشان دهد.



مشکلات دوران کودکی که مبنای ژنتیکی دارند، بسیار زیاد می باشند، اما رشد و پرورش هریک از آنها، بستگی به یک محیط کاملاً مناسب دارد. آسم تا حدودی به گرایشهای ارثی نسبت به آلرژی، بستگی دارد، اما حملات آسمی تنها در صورت وجود عوامل عفونی و پاروانی به وقوع می پیوندند. میگرن تقریباً ناشی از یک ژنیتیک و خصوصیت ژنتیکی است، اما عوامل گوناگون محیطی، از جمله: مواد ورژم غذایی حساسی و یا مسائل هیجانی، ممکن است حملات آن را تشدید کند. اسکیزوفرنی نیز تا حدودی ژنتیکی است، با این حال عوامل محیطی در بروز

اضطراب و مراقبت بیش از حد

اضطراب بیش از حد و مراقبت بیش از اندازه کلمات و عبارات مترادف نیستند، با این حال نگرشهای کاملاً " نزدیک به هم و مشابهی می باشد که اغلب با یکدیگر مورد بحث قرار گرفته به عوامل مختلفی مربوط می شوند، هرگاه مادر کودک را شدیداً دوست داشته باشد و در خلال بارداری دچار خونریزی و یا بیماریهای جدی دیگری که زندگی کودک را تهدید می کند، بشود و یا کودک، نارس به دنیا بیاید، مادر کاملاً مستعد خواهد بود تا در سالهای اول تولد، بیش از حد در مورد او مضطرب و نگران باشد.

هرگاه کودک تنها فرزند خانواده بوده دارای مادری مسن یا بیوه باشد که به دلایل مختلف قادر به آوردن فرزند دیگری نیست، به



احتمال زیاد مورد توجه دائم بوده، و مادر نسبت به او در اضطرابی همیشگی به سر خواهد برد. و اما دلپره بیش از حد می تواند مربوط به عللی چون: مرگ کودک قبلی، ابتلای کودک به بیماری شدید، رنج زیاد طفل از درد و ناراحتی مثل بیماری آسم، حاملگی ناگهانی مادر

داشته است. پس از تولد، نگرش مادر در مورد کودک تحت تأثیر قیافه ظاهری و رفتار دوران نوزادی و یا جنسیت، "بخصوص اگر از جنس دلخواه مادر نباشد" شکل می گیرد. و اما نکته قابل توجه در قلمرو حیوانات این است که مادران فرزندان را پس از تولد مورد بررسی و آزمون قرار داده، موجودات غیر طبیعی را رها می کنند تا تلف شوند. به عنوان نمونه، می توان از گوسفندان نام برد، سگ آبی نیز سدر مقابل امواج دریا، صرفاً از بچه های طبیعی خود مراقبت و محافظت می کند. در مورد انسانها نیز، بسیار دیده شده است که والدین نوزادانی را که دارای لپهای خرگوشی و یا بد شکلی های دیگر هستند، از خود طرد کرده اند.

ممکن است مادر نسبت به نوزادی کاملاً طبیعی و عادی فقط به این دلیل که زیاد گریه می کند و تغذیه او همراه با مشکلاتی است، رفتار و واکنشی نامطلوب نشان دهد و در آینده نیز ناخودآگاه در حای از ناخواستگی را نسبت به کودک، در خود احساس کند.

در مورد حیوانات نیز به تجربه ثابت شده است که اگر نوزادی پس از تولد پیش از آنکه مادر بازبان شستشویش دهد، بین آنها جدایی رخ دهد، برای همیشه، از جانب مادر، طرد شده خواهد بود، و حتی اگر نوزاد ۳ یا ۴ ساعت بعد بازگردد، مادر او را تاحد مرگ خواهد زد و زمانی که کودک به اجبار باید چند هفته پس از تولد، از مادر دور شده، و جدا نگهداری شود به علت اثرات حدی و و خیمی که بر او به حای مانده است، مورد پذیرش مادر واقع نخواهد شد.

درحقیقت مادر به دلیل ترس از آسیب دیدن کودک، به خود اجازه می دهد تا او را از بازیهای دلخواهش محروم نماید و البته درظاهر، دلیل این گونه معذوریتهارا، ضعیف بودن طفل بیان می کند و به این ترتیب او را از هرگونه ورزش معاف می نماید.

او کودک را در هوای سرد، بارانی و یا ببری در خانه حبس می کند و درباره هرنشانه جزئی به گونه ای اغراق آمیز سروصدا به راه می اندازد. کودکانی در سنین ۶ تا ۱۱ ساله رادیده ام که اجازه ندارند در خانه به تنهایی، توالت بروند و باید از لگنی که در اتاق خواب گذاشته شده است استفاده کنند تا به این صورت سلامتی و صحت مزاحشان، مسلم گردد.

همچنین کودکی حتی اگر به سن مناسبی نیز برسد، اجازه نخواهد داشت، به تنهایی و یا همراه دوستانش، به مدرسه برود به عنوان نمونه از مادرچی، ک، جستر تون (Chester ton) نام می بریم، او به فرزند خود اجازه انتخاب دوست نمی داد، یا کتابها و فیلمهایی را که او می خواست استفاده کند، برایش انتخاب می کرد و یامانند مادر جان راسکین (John Ruskin) یا اردوینگیت (Orde wingate) که حتی او را از مدرسه رفتن بازداشت، تا از آلوده شدنش توسط کودکان دیگر جلوگیری کرده باشد. مادر یک دختر ۱۱ ساله به من می گفت که هرگز نمی گذارد دخترش یا دوستان خود بازی کند زیرا می ترسد فرزندش لهجه شفیلد رایاد بگیرد. دکتر دندان پزشکی را می شناسم که در کودکی تا سن ۱۵ سالگی، هر شب درجه حرارت بدنش را اندازه گرفته اند تا مبدا عفونتی داشته باشد. برخی از والدین نیز هر شب کودک را در انجمام پیوند ۳۱

اختلاف زیاد سن بین کودک و خواهر و برادران دیگر و بالاخره وجود بیماری ارثی در خانواده باشد. این گونه اضطرابها ممکن است صرفاً مربوط به این حقیقت باشد که کودک مذکور پس از چند فرزند یک جنس، از جنس مخالف آنها بوده و طبعاً مورد توجه و پسند مادر است.

همچنین گاه نیز علت، ناراضی بودن مادر از شوهرش می باشد، در این گونه موارد او برای

فشارهای روانی، در دوران بارداری، احتمالاً

کودک را وادار می سازد تا نسبت به محیطهای نامطلوب، رفتار و واکنشهای بزهکارانه از خود

نشان دهد.

محبتی که شدیداً نیاز دارد به فرزندش وابسته و متکی می شود. روانپزشکان معتقدند که اضطراب بیش از حد، زمانی پدید می آید که مادر، خود دوران کودکی ناشادی داشته و یا به دلائلی مورد طرد والدین خود واقع شده باشد و این طرد شدگی را با مراقبتهای بیش از حد از او پنهان کرده اند. تقریباً همه کودکانی که دارای نقص و معلولیت جسمی و یا ذهنی هستند، والدین و یا حداقل مادر از آنها مراقبتهای بیش از اندازه می کنند. نگرانی زیاد درباره کودک، در سلامت و بیماری او، نمایان است. چنین مادری پیوسته از "سرما خوردن" کودک هراس دارد و دائماً به او می گوید: "سرما نخوری!" گوئی با اراده کردن می توان ویروس بیماری را از بینی دور نگهداشت. او همچنین می گوید: "پاهایت را خیس نکنی!" گوئی پاهای تر، یکی از راههای مهم و عمده اسکان دادن ویروس دردستگاه تنفسی کودک است. به همین علت او هیچ گاه، اجازه شنا کردن نخواهد داشت.

تأثیر خانواده بر رشد شخصیت کودک

دکتر جمشید افشنگ

نهاد خانواده در شکل گیری شخصیت کودک نقش اساسی دارد. از میان ویژگیهای خانواده آنچه بیش از همه بر رشد شخصیت فرزند اثر می گذارد در این مقاله به پنج دسته تقسیم شده و هر یک به مناسبت مورد بحث قرار گرفته است. در اینها نیز راه حلهایی ارائه گردیده است.

خانواده به عنوان یک واحد اجتماعی دارای نظام ارزشی معینی است، ولی نباید نادیده گرفت که این نظام ارزشی از یک سو بوسیله والدین به گونه ای خاص تعبیر و تفسیر می شود، و از دیگر سو فرزند خانواده برداشت مشخصی از نظام ارزشی حاکم بر خانواده دارد. ویژگیهای خانواده در تأثیری که بر رشد شخصیت کودک می گذارد بسیار حائز اهمیت است، و در اینجا فقط به پنج ویژگی اشاره می شود.

اولین ویژگی که در گروه بالاخص در خانواده مشاهده می شود، "همبستگی گروهی" است. منظور از "همبستگی گروهی" اشاره به تمام نیروهائی است که عضو گروه را وادار می کند در گروه باقی بماند. در مواردی خانواده به عنوان

گروه پایدار باقی نمی ماند و از هم می پاشد (مثلاً با طلاق). اما نباید فراموش کرد که بقای خانواده همیشه دال بر موفقیت و رضایت نیست. زن و شوهر پس از بروز اختلافات به علل زیادی از هم جدا نمی شوند. از این رو ترک نکردن گروه نه تنها دلیل بر کاهش مسائل خانوادگی نیست، بلکه ممکن است باعث افزایش مسائل خانوادگی نیز بشود. افزایش تنش و تعارضات خودتأثیر سوء بر رشد شخصیت فرزندان خانواده می گذارد. به عبارت دیگر در برخی خانواده ها با همبستگی گروهی اجباری و در برخی دیگر با همبستگی گروهی اختیاری مواجه هستیم. دومین ویژگی خانواده که باید مد نظر داشت "تعاون" است. تعاون به منزله هماهنگی بین نقطه نظرها با اعمالی است که از اشخاص مختلف بروز می کند. سومین ویژگی خانواده به عنوان واحد اجتماعی، "همکاری و اشتراک مساعی اعضای خانواده است. میزان همکاری و اشتراک مساعی اعضای خانواده در رشد شخصیت فرزندان خانواده نقش بسزائی می تواند داشته باشد.

چهارمین ویژگی خانواده بازبودن یا بسته بودن آن است. همیشه در ارتباطی که خانواده با جامعه دارد این سؤال مطرح می شود که آیا خانواده این امکان را دارد که اطلاعات درست

والدین با فرزند خود در سنین بالاتر به مانند سنین پایین تر رفتار کنند ، احتمال دارد که فرزند خانواده در مراحل کودکی تثبیت شود . همان گونه که اشاره رفت خانواده با ساخت اجتماعی معین که تعیین کننده نوع تعاملها و مناسبات و روابط بین اعضای خانواده است یکی از مهمترین عوامل مؤثر در تکوین شخصیت فرزند خانواده می باشد . از طریق مناسبات و تعامل اجتماعی در خانواده است که انتخاب الگو یا الگوها صورت می گیرد ، و نتیجه "فرایند همانند سازی بوقوع می پیوندد ، همانند سازی باعث رشد وجدان اخلاقی شده و نقش جنسیت آموخته می شود .

همه متخصصان و مسؤولان تعلیم و تربیت مسأله تأثیر خانواده بر رشد شخصیت کودکان را مطرح می کنند . ولی در ارتباط با تأثیر خانواده باید به این موضوع توجه داشت که فرزندان یک جامعه را باید برای چه اهدافی تربیت کرد . وقتی صحبت از تأثیر خانواده بعنوان واحد اجتماعی بر رشد و تحول کودک به میان می آید همیشه باید در نظر داشت که خانواده دارای نظام ارزشی معینی است . از این رو این سؤال مطرح است که خانواده با نظام ارزشی معین دارای چه هدفهای تربیتی است و برای رسیدن به این هدفهای تربیتی چه روشهای تربیتی را اعمال می کند ؟

در ارتباط با رشد شخصیت کودک در خانواده باید مفهوم تربیت تعریف شود . تربیت عبارت است از مجموعه وسائل یا روشهایی که به کمک آنها به هدایت تحول کودک می پردازند . هدف تربیت آن نیست که فرد کورکورانه از توقعات جامعه پیروی کند ، بلکه هدف تربیت

درمورد شرایط خارج از خانواده و مسائل متقابل خانواده را در ارتباط با جامعه دریافت کند ؟ آیا ساخت خانواده طوری است که توان و امکانات از میان برداشتن مسائل خانوادگی را دارا باشد ؟ آیا معانی متفاوتی که نظامهای خارج از خانواده دارد این امکان را به خانواده می دهد که اعضای آن بتوانند وقایع خارج از خانواده را درست تخمین بزنند ؟ " بسته بودن " یا " باز بودن " خانواده در موارد عنوان شده بالا نقش مهمی را ایفا می کنند .

ویژگی پنجم " انعطاف پذیری ساختگی " در خانواده است . در اینجا این سؤال مطرح است که آیا تعامل بین پدر و مادر خانواده ، و نیز تعامل بین والدین و فرزندان انعطاف پذیری لازم را داراست ؟ براساس رشد فرزندان نوع تعاملها نیز باید تغییر کند . مادر باید نقش خود



را در مقابل فرزند تغییر دهد تا آنکه کودک در حال رشد بتواند از وابستگی کامل به مرور استقلال کامل را بدست آورد . به عبارت دیگر از دیگر پیروی ، به مرحله خود پیروی برسد . اگر

شکفته ساختن شخصیت به نحو کامل است .
 پیازه معتقد است که اساس مناسبات کودک با
 والدین به گونه ای است که نخست کودک
 دستورات والدین را می پذیرد و اطاعت می کند
 تا تنبیه نشود (دیگر پیروی) . چه هنوز در کودک
 معیارهایی برای انتخاب بوجد نیامده تا از
 آنها تبعیت کند . به مرور که کودک بزرگتر می -
 شود ازمیان اوامر و دستورها پاره ای را انتخاب
 می کند . به عبارت دیگر کودک معیارهایی برای
 خود قائل می شود که از آنها تبعیت کند (خود
 پیروی) . در اینجا باید به این امر توجه کرد که
 فعل پذیری به طور یک جانبه و اطاعت از قواعد
 و معیارهایی قالبی صورت نمی گیرد ، بلکه این
 کودک است که می کوشد ازمیان انبوه معیارهایی
 که پیدا می کند خود و رفتارش را کنترل کند .
 بدین ترتیب گاری به پیروی و اطاعت کورکورانه از
 دیگران ندارد ، بلکه خود دارای نظام ارزشی
 مشخصی خواهد شد که با نهادی شدن آن نظام
 اخلاقی شکل می گیرد . بنابراین برخورداری از
 تربیت اخلاقی چیزی بالاتر از کسب معارف
 متفاوت یا اجبار و اطاعت است .

بدیهی است که برای نیل به این منظور باید
 محیط اجتماعی و خانوادگی مناسبی ساخت که
 اساس آن بر اطاعت محض استوار نباشد . در
 ارتباط با مطالب عنوان شده باید به این امر
 توجه کرد که شناخت کودک نسبت به ارزشها و
 اعتقادات والدین تضمین نمی کند که فرزند
 خانواده این ارزشها را درونی کند و رفتار وی نیز
 همگی با شناخت کودک از معیارها و اعتقادات
 والدین باشد . مثلاً "در بسیاری از موارد" کمک به
 دیگران و "دوستی با دیگران" را که کودکان

بعنوان امری درست تلقی می کنند ، ولی خود
 آنان رفتاری غیر اجتماعی دارند . براساس
 تحقیقات باندورا و همکارانش نفی کردن
 رفتار انحرافی دلیل آن نیست که واقعا " رفتار
 انحرافی در کودک ظاهر نشود . مثلاً " با وجود
 اینکه " رفتار ستیزه گرانه الگو " مورد تأیید کودک
 نیست ولی اگر " الگو " بوسیله رفتار ستیزه گرانه
 موفق شود (مثلاً " رسیدن به مقام بالاتر) نتیجه " رفتار
 ستیزه گرانه در نظر کودک با ارزش جلوه
 می کند . یکی از مهمترین مسائل در خانواده
 برآوردن نیازمندی ، نیاز به محبت ، نیاز مورد
 تأیید واقع شدن و نیاز همبستگی اجتماعی
 فرزندان است . آیا والدین پاسخگوی این نیازها
 می توانند باشند یا خیر؟ در بسیاری از مواقع
 والدین یا به علت راضی نبودن از نقش خود
 و یا به علت مشکلات زیاد نمی توانند به نیازهای
 فرزند خود توجه کنند . در ارتباط با موضوع
 عنوان شده این سؤال مطرح می شود که آیا
 فرزندان خانواده در ارتباط با والدین در تامين
 این نیازها با موفقیت یا با شکست روبرو
 می شوند؟ عدم ارضای نیازها در کانون

میزان همکاری و اشتراك مساعی اعضای

خانواده در رشد شخصیت فرزندان خانواده

نقش بسزایی دارد .

خانوادگی دلیل بر آن نیست که انگیزش کودک
 از بین برود . احتمالاً " فرزند خانواده کوشش
 می کند در ارتباط با افراد دیگر کامروائی
 نیازهای خود را جستجو کند . مخصوصاً " در دوره
 نوجوانی این خطر وجود دارد که فرزند خانواده
 با افراد بزهکار ارتباط برقرار کرده ، کوشش کند

مورد نظر نیست، چگونگی برآوردن نیازها نیز به همان اندازه حائز اهمیت است. وقتی صحبت از فرایند یادگیری می شود باید به این امر توجه کرد که کودک به چه نوع و طریقی یاد گرفته است نیازهای خود را برآورد. اگر شرایط تعاملی در



خانواده به گونه ای باشد که زمینه لازم را برای عدم توانائی های اجتماعی فرزند بوجود آورد نتیجه "فرزند خانواده توانائی لازم به منظور قبول وظائف و همکاری با دیگران را نیاموخته است. وی متوجه می شود که والدین الگوهای رفتاری متناسب با موقعیت رابه او نیاموخته اند و رفتار وی مناسب موقعیت نیست. احتمالاً" نقشهای متقابل را ننگرفته که بتواند در زندگی اجتماعی به عهده بگیرد. این عوامل می توانند باعث آن شوند که فرزند خانواده نتواند در مناسبات و روابط اجتماعی سالم از عهده برآوردن نیازهای خود به طور صحیح برآید. و احتمالاً" وی کوشش می کند در گروههای دیگری و بوسیله ارتباط با افراد دیگری نیازهای خود را برآورده سازد. و این خود می تواند یکی از مهمترین انگیزه های پیوستن به گروههای بزهکار در نوجوانی شود.

نیازهای خود را در ارتباط با همسالان در گروههای بزهکار برآورده سازد.

با وجود آنکه ساخت اجتماعی کانون خانوادگی و هنجارهای حاکم در خانواده مورد بررسی قرار می گیرند، نباید فراموش کرد که فرزند خانواده خود ارزیابی می کند. به عبارت دیگر او هنجارهای موجود در خانواده را قبول یا رد می کند. اگر والدین برای فرزندان الگو نباشند باید به این امر توجه کرد که عقیده والدین در مورد مفهوم "موفقیت" و "شکست" فرزندان همیشه با نظر فرزندان خانواده مطابقت نمی کند. از این رو باید در نظر داشت که فرزند یک خانواده چه چیز را موفقیت و چه چیز را شکست تلقی می کند. اگر به نظر فرزندان رعایت هنجارهای خانواده باعث موفقیت وی در زندگی نشود، نتیجه "در فرزند جهت بایی هائی خارج از خانواده دیده می شود. اگر نیازهای فرزند خانواده در کانون خانوادگی برآورده نشود احتمالاً" به منظور تاءمین نیازهای فرزند گروههای حانشین خانواده خواهند شد. از این رو وقتی فرزند خانواده به مرحله "خودپروی" می رسد باید دید که چه ارزشهایی را درونی کرده است. در بسیاری از موارد، فرزند خانواده در گروههای خاصی به دلیل الگوهای رفتاری معینی پاداش دریافت می کند، در صورتی که به دلیل همان الگوهای رفتاری، در خانواده تنبیه می شود. این امر می تواند فرزند خانواده را دچار تعارض کند (نظام ارزشی گروهی که وی بعنوان گروه مرجع انتخاب کرده است با نظام ارزشی حاکم بر خانواده مطابقت نمی کند). تنها تاءمین نیازهای کودک در خانواده

می‌شود، و فرد را در شرایطی قرار می‌دهد که خودآگاه پاداشها را به تأخیر بیندازد. وقتی فرزند خانواده فقط براساس زمان حال، به منظور اجتناب از محازات، واکنش‌هایی ظاهر می‌سازد، این توانائی را نپایاموخته است که بتواند برای زحمتی که متحمل می‌شود صبر کند تا آنکه دیرتر پاداش مادی یا معنوی دریافت دارد. چنین فرزندی می‌خواهد بلافاصله نتیجه زحمات خود را ببیند و پاداش مورد نظر را دریافت کند. این امر به نوبه خود می‌تواند فرزند خانواده را به گروه‌های بزهکار بکشانند، زیرا در گروه‌های بزهکار براساس هنجارهای گروهی که موجود است فرزند خانواده سریعتر می‌تواند نیازهای خود را برآورد. او با وجود عدم توانائی‌های اجتماعی در بین افراد گروه‌های صالح ازعهده مسئولیتها در گروه‌های بزهکار برمی‌آید و احساس کمبود نمی‌کند. در بسیاری از موارد گروه‌های بزهکار برای چنین نوجوانانی به منزله میدانی درزندگی اجتماعی خواهد بود که او می‌تواند در میان آنها کمبودهای خانواده را جبران کند. همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد باید در مورد کودک در حال رشد همیشه دو امر را مدنظر داشت یکی هدفهای تربیت و دیگری روشهای تربیتی. والدین چگونه تربیتی را برای فرزندان آرزومی‌کنند؟ به عبارت دیگر نظر والدین درباره هدف تربیت کودکان و نوجوانان چیست؟ تربیت کودکان و نوجوانان امری حساس و به غایت دشوار است. فرزندان را باید هم با سلاح تقوی و هم با سلاح عقل و علم مجهز کرد تا بخوبی ازعهده دفاع از حقوق خویش برآیند. حسن نیت مربی به تنهایی موفقیت تربیت را تضمین نمی‌کند، اگر

با وجود آنکه نقشهای اجتماعی و انتظارات از نقشها باید بوسیله فرزندان آموخته شود و ولی در بسیاری از موارد مشاهده می‌شود که والدین فرزندان را تحت فشار قرار می‌دهند به طوری که آنها فرزندان را مجبور می‌کنند که کاملاً "مطابق" هنجارهای حاکم بر خانواده رفتار کنند (مانند دیکته کردن نقشها، سخت بودن مقررات در خانواده، عدم انعطاف پذیری والدین....). اگر فرزندان چنین خانواده‌هایی تحت تأثیر هنجارها قرار گیرند آنگونه که باید تفاوت‌های فردی ظاهر نمی‌شود. این امر خود از شکوفاندن شخصیت و رساندن فرزند به مرحله "خودپیروی" جلوگیری می‌کند.

حتی در شرایط خاصی، دیکته کردن نقشها به فرزندان، سخت بودن مقررات، عدم انعطاف پذیری والدین، در توانائی‌های اجتماعی فرزندان اختلال ایجاد می‌کند. در بسیاری از موارد مشاهده می‌شود که فرزندان خانواده مطابق رفتار زمان حال والدین عمل می‌کنند. الگوهای رفتاری فرزندان و واکنش آنها براساس رفتار مطلوب یا نامطلوب والدین است.

این امر باعث می‌شود که توانائی‌های اجتماعی در فرزندان آنطور که انتظار می‌رود رشد نکرده، روابط اجتماعی فرزندان با دیگران آنطور که باید نتواند شکل بگیرد. فروید یکی از نخستین کسانی است که تأخیر دریافت پاداش توسط "خود" را عنوان کرده است. در نظریه‌های یادگیری، میشل اشاره می‌کند که به تأخیر انداختن پاداش بوسیله "خود" بعنوان کنش فرایندهای شناختی، یادگیری، و رشد منظور

حسن نیت کفایت می کرد، والدین، که درحسن نیتشان نسبت به فرزند تردید نیست، بدون استثناء در تربیت فرزندانشان موفق بودند. تعلیم و تربیت اصولی دارد و فقط با رعایت آن اصول می توان به نتیجه مطلوب رسید.

همانگونه که مرتون عنوان می کند، در بسیاری از موارد هدفهای تربیت برای والدین مشخص و معین است. فرزندان خانواده نیز اعتقاد به این هدفها پیدا می کنند و یا به عبارتی فرزندان این هدفها را درونی می کنند (مانند پیشرفت تحصیلی، پیشرفت شغلی...). اما موضوعی که باید متذکر شد این است که با وجود آنکه فرزندان یک خانواده مایلند به هدفهایی برسند ولی راه درست به منظور رسیدن به هدفها را به فرزندان نمی دهند. (مثلاً) والدین فقط تأکید می کنند که درس بخوان تحصیلات عالیه بکن، صاحب مقام بشو، بولداری بشو.... بدون آنکه راه درست را به فرزندان بیاموزند)، حتی دیده می شود که هدفهای تخیلی والدین بسیار دور از حامعهای است که کودک در آن زندگی می کند. نتیجه "با وجود اینکه فرزندان هدفها را درونی می کند و خود را با والدین همانند می سازد، ولی در مدرسه و یا در زندگی شغلی با شکست روبرو می شود، در مواردی نیز مشاهده می گردد که به علت اینکه فرزند خانواده نمی تواند به هدفهایش برسد نوعی "حاجائی" در هدفها صورت می گیرد. مثلاً "می خواهد تحصیلات عالیه کرده، کسب مقام کند، اما چون از عهده این کار بر نمی آید کوشش می کند بولداری شود. همانگونه که اشاره رفت بسیاری از والدین

بیشتر بر هدفها تأکید می ورزند و توجه به وسایل برای رسیدن به هدف نمی کنند. مثلاً " به فرزند می گویند که وارد مدرسه می شود می گویند: تو باید نمرات خوبی بدست آوری، قبول شوی دیپلم بگیری، تحصیلات عالیه بکنی... اگر دکتر بشوی، ارزش بیشتری در جامعه خواهی داشت، مجموعه ای از هدفها در اینجا در مقابل کودک عنوان می گردد، اما از وسایل برای رسیدن به هدفها صحبت نمی شود. بالعکس ما با والدینی روبرو هستیم که توجه به وسایل دارند. چنین والدینی کودک را به فکر کردن وامی دارند. اینگونه والدین معتقدند که فرزند باید خود با مسائل مربوط به خویش درگیر شود و مسائل را خودش حل کند. چنین والدینی پیشنهاد و رهنمودهای لازم برای حل مسائل را می دهند ولی مسئله را برای فرزندانشان حل نمی کنند. آنها کمک می کنند که خود فرزندان از طریق آزمایش و خطابه حل مسئله بی ببرند.

ملاحظه می شود که عده ای از والدین توجه به وسایل به منظور رسیدن به هدف را ندارند. هدف در مرکزیت قرار دارد ولی پیشنهادها و رهنمودهایی به فرزند به منظور رسیدن به هدف داده نمی شود. چنین والدینی به فرزندانشان یاد نمی دهند که آنها چگونه می توانند به هدفهایشان برسند. اما فرزندان را به خاطر رفتار ناخوشایندشان مرتباً تنبیه می کنند. فرزندان مرتباً "ساعات و تنبیه می شوند ولی نمی دانند که چگونه از محازات اجتناب کنند. احتمالاً در چنین فرزندانی احساس کمتری بوجود می آید.

کلاً می توان گفت که اگر فرزند خانواده

کتاب من فصلی

صادق کرم یار

اما هرچی بود ، من به او علاقه خاصی پیدا کرده بودم . هیکل درشت و توپری داشت ، با دست های پهن و گوشه تالود ، که اگر یک سیلی به هر کدامان می زد ، عین عکس برگردان به دیوار می چسبیدیم . اما آقای خلیلی تا آخر سال حتی یک نفر را هم کتک نزد ، شاید هم زده باشد اما من یادم نمی آمد . عصبانی می شد ، اما کتک نمی زد . فقط نگاه های تند و پرجذبه اش کافی بود که همه از او حساب ببرند . مخصوصاً از پشت آن عینک دسته فلزی با شیشه گرد و فشنگ ، همه کلاس را می پایید . تا حالا عینک به آن قشنگی ندیده بودم ، یعنی دیده بودم ، اما عینک آقای خلیلی چیز دیگری بود .

موهای سیاه معدش را بالا می زد . مثل اینکه یک دست کت و شلوار هم بیشتر نداشت ، چون تا آخر سال ندیدم که آنها را عوض کند . پیراهنش را عوض می کرد ، ولی کت و شلوارش را نه . کت و شلوارش یک دست خاکستری بود ، با خال خالهای مشکی .

با خودم فکر می کردم : کاش من هم عید پارسال کت و شلوار خاکستری می خریدم ، همماش تقصیر پدرم بود ، که گفت ، لباس طوسی بیشتر بهت می آید . ولی عیب ندارد ، امسال عید حتماً " کت و شلوار خاکستری با خال خالهای مشکی انتخاب می کنم .

چند بار سعی می کردم ، وقتی که از حمام برمی گزدم ، موهایم را بالا بزنم ، اما موهایم کوتاه بود و وقتی روبه بالا شانه می زدم ، مثل حوجه تیغی سیخ می شد . تا می آمد موهایم کمی بلند بشود ، آقای ناظم عین فرشته عذاب

از همان برخورد اول به آقای معلم علاقه پیدا کردم . هرچه فکر می کردم ، علتش را نمی دانستم ؛ چون معلم های سالهای قبلان هم همگی خوب بودند ، البته بجز معلم کلاس پنجم که اصلاً " حال و حوصله درس دادن نداشت . انگار زورکی او را به مدرسه فرستاده بودند . قیافه اش به نجارها بیشتر می خورد تا به معلمها مخصوصاً " وقتی که خود کارش را پشت گوش می گذاشت و گردن باریک و درازش را جلو می داد و توی کلاس قدم می زد . خوب معلم کلاس چهارم هم بد نبود ، مخصوصاً " با من خیلی خوب بود . اما این یکی فرق می کرد ، شاید هم فرق نمی کرد ، اما من فکر می کردم که فرق می کرد . اسمش آقای خلیلی بود . روز اول که وارد کلاس شد ، مرا صدا زد و چند تا سؤال از درسهای کلاس پنجم پرسید ؛ همه را درست جواب دادم . همان وقت یک نمره بیست برایم توی دفتر کلاس نوشت . به چند نفر دیگر هم بیست داد . البته نه این که خیال کنید به همه بیست می داد ، نه . خیلی هم سختگیر بود .

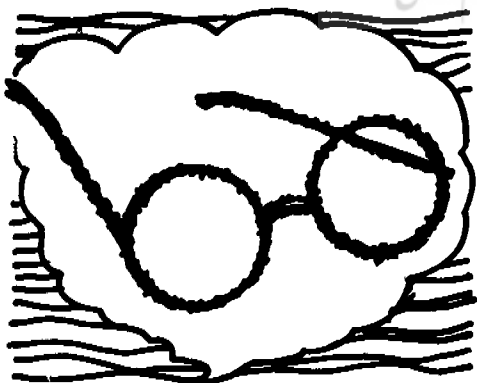
نمره‌های عالی می گرفت .

معلم بهداشت برای هردو آنها کاغذ نوشته بود و به اداره آموزش و پرورش فرستاده بود که آنها هم بالاخره با هزار بدبختی و صدارفت و آمد به اداره آموزش و پرورش صاحب عینک شدند . امان چی ؟

از همه اینها گذشته باید هرطوری بود عینک می‌زد ، آن هم عینک دسته فلزی باشیبه گرد درست مثل عینک آقای خلیلی . چاره‌ای نبود باید برای به دست آوردن عینک ، نقشیه می کشیدم ، یک نقشیه حسابی که کاملا " هم طبیعی به نظر بیاید .

بالاخره یک روز شروع کردم به اجرای نقشیه . آن روز وقتی که به کلاس رفتم و آقای خلیلی درس را شروع کرد و روی تخته سیاه چیزهایی نوشت ، زود بلند شدم و گفتم : " آقا اجازه چی نوشتید ؟ "

چندبار جوابم را داد ، ولی بالاخره حوصله‌اش از سوالهایم سرآمد و گفت : " بفرمایید عینک بنده را بزنید تا ببینید چی نوشته‌ام .



خوشحال شدم . گفتم " راست می‌گویید بیوند ۳۹

بالای سرمان نازل می‌شدومی گفت : " اگر تا فردا صبح موهایت را کوتاه نکرده باشی ، یک چهارراه خوشگل روی کله‌ات درست می‌کنم . " این بود که از خیر موها گذشتم . باخودم تصمیم گرفتم ، هروقت بزرگ شدم و اختیار موهایم به دست خودم افتاد ، آنها را بالایی بزنم ، مثل آقای خلیلی .

اما از عینک نمی‌شد گذشت . هرروز که می‌گذشت ، انگار عینک آقای خلیلی قشنگتر می‌شد . فکرمی‌کردم : " اگر یک عینک مثل آقای خلیلی داشتم وکت و شلوار عیدم را هم خاکستری انتخاب می‌کردم ، دیگر عین آقای خلیلی می‌شدم ... " واقعا " چه معلم خوبی بود . چندبار از مادرم خواستم که یک عینک برایم بخرد . اما هر بار که صحبت از عینک می‌کردم ، سرم داد می‌کشیدومی گفت : " هروقت بابا غوری گرفتی برات عینک می‌خرم ، فعلا " بگذار شکمت را سیرکنم . "

بدشمنی اینجابود که چشمهایم از چشمهای همه بچه‌های کلاس قوی‌تر بود . چندبار معلم بهداشت مدرسه به کلاسمان آمده بود و چشمهای تک تک بچه‌ها را امتحان کرده بود تا برای آنهايي که چشمشان ضعیف است ، کاغذ بنویسد که عینک بگیرند .

فقط چشم دونفر از بچه‌ها ضعیف بود . یکی اکبری بود ، که بهش می‌گفتیم ، گوریل انگوری . وقتی که کنار قاسمی می‌ایستاد ، واقعا " مثل گوریل انگوری می‌شد . یکی دیگر هم قاسمی بود که همه بهش می‌گفتند ، قاسمی جیقلیل . ریزوفرز بود ، باهوشترین شاگرد کلاس هم بود ، همیشه

هیچ چیز جلوی پایم نیست، آن را پرت کردم. خودم هم دمرو افتادم روی سیبها و پرتقالها حسابی افتضاح شد. اگر کاردار می‌زدند، خون پدرم در نمی‌آمد، اما هر جوری بود، پیشش مهمانها جلوی خودش را گرفت و به خیـر گذشت. من هم باقیافه‌ای وارفته و مغمو بلند شدم و رفتم گوشه‌ای نشستم و گفتم: "خوب چه کار کنم، آقای معلمان گفته که باید بروم دکتر عینک بگیرم."

بابام گفت: "آقای معلمتان... لا اله الا الله" خیلی ناراحت شدم. تا آمدم حرفی بزنم همسایه مان شروع کرد به قصه تعریف کردن. قصه پتری را گفت که چشم هایش ضعیف بود و هیچ چیزی را نمی‌توانست درست و حسابی ببیند. برای همین هم همیشه در خانه و مدرسه دسته گل به آب می‌داد و باعث خنده و مسخره دیگران می‌شد. تا اینکه روزی به طور اتفاقی عینک مادر بزرگش را به چشم می‌زند و دنیا را برایش عوض می‌شود و خلاصه، گفت و گفت و گفت

تا اینکه بابام دلش به حالم سوخت و به مادرم گفت: "حالا فردا ببرش دکتر ببینم چه مرگش." صبح که به مدرسه رفتم، همشاه به فکر دکتر بودم. دلم می‌خواست زودتر تعطیل می‌شدیم و عصر با مادرم به دکتر می‌رفتم. حتماً چند روز بعدش هم عینک دسته فلزی و شیشه گرد به چشمهایم بود، درست عین آقای خلیلی. اما آن روز چقدر دیر گذشت، انکار یادشان رفته بود رنگ را بزنند.

بالاخره زنگ خورد و عصر هم با مادرم به دکتر رفتیم. کلی انتظار کشیدیم، تا نوبت به ما رسید. آقای دکتر هم خودش عینکی بود. اول

آقا؟ یعنی عینک‌تان را می‌دهید که به چشمهایم بزنم؟!"

همه بچه‌ها خندیدند. آقای خلیلی چپ چپ نگاهم کرد. ولی من شوخی نکرده بودم. خیلی هم جدی می‌گفتم. چند روز این کار را تکرار کردم. آخر سر آقای خلیلی صدایم زد و گفت: "پس راجح اگر چشمهایت ضعیف است برو دکتر. از فردا هم بیامیز جلوربین."

فردای آن روز کلی با میرزایی دعا و اکردم تا توانستم جایم را با او عوض کنم. آخرش هم آقای خلیلی که به کلاس آمد، با میرزایی صحبت کرد تا اوراقی شد که جای خودش را با من عوض کند.

توی خانه هم موقع راه رفتن هر چیز سر راهم بود، بالغد می‌زد و پرتش می‌کردم. چندان استکان و نعلبکی شکستم، اما انکار فایده نداشت تنها چیزی که برایم می‌ماند، حای نیشگونهای مادرم توی بدنم بود.

بالاخره یک شب که همسایه بالایی مان برای مهمانی به خانه مان آمده بودند و مادر ظرفهای میوه و پیش دستی را وسط گذاشت، دیدم بهترین موقعیت است که ضربه نهایی را وارد کنم. اول ترسیدم، چون پدرم دیگر مثل مادرم نیشگون نمی‌گرفت. صبر می‌کرد تا مهمانها بروند بعد با کمر بند می‌افتاد به جانم.

با خودم گفتم: "چه عیبی دارد، جای کمر بندها خوب می‌شود، اما به جایش عینک همیشه برایم می‌ماند." به بهانه‌ای رفتم جلو آینه که روی طاقچه بود. بعد برگشتم و پایم را انداختم زیر ظرف میوه و درست مثل اینکه

تورا خدا اگر چیزی است، به من هم بگوید...
دیگر خودم هم کم کم داشتم می ترسیدم.
اما آقای دکتر مثل اینکه همین یک کلمه را بلند
بود.

بادست به اتاق دیگری اشاره کرد. وقتی که
وارد اتاق شدم، دستگاه عجیب و غریبی آنجا
دیدم. چیزی عین دوربین بود و گوشه دیگر اتاق
یک تلویزیون بود که جلوی چشم چند تادکمه بود. به
من گفت: "بشین اینجا و توی این دوربین را
نگاه کن." بعد خودش رفت و جلوی تلویزیون
نشست.

دیگر داشتم یواش یواش از خیر عینک می -
گذشتم، فقط می خواستم از شر آن دستگاه
خلاص بشوم. توی همین فکر ها بودم که آقای
دکتر گفت: "بلند شو جانم، بلند شو!"
باخوشحالی بلند شدم و گفتم: "توم شد
آقای دکتر؟... حالا باید عینک بزنم؟"

دکتر لیخندی زد و گفت: "دوست داری
عینک بزنی؟"
گفتم: "بله آقای دکتر... یعنی، نه آقای
دکتر... خوب فرقی نمی کند آقا..."

خندید. بعد شروع کرد به سؤال پیچ کردن
من واز بابام وعموم و دوستانم و چند نفر
دیگر پرسید و گفت که آیا اینها عینک می زنند.
بعد پرسید که کدام مدرسه می روم. اسم
معلمان را هم پرسید؛ گفتم: "آقای دکتر، اینها
چه ربطی به چشمهای من دارد؟"
بالبخت گفت: "زیاد هم بی ربط نیست."
گفتم: "خوب، بالاخره من باید عینک
بزنم یا نه؟"

مرار و بر روی تابلوی علائم نشاند. چیزی مثل
قاشق گذاشت روی چشم جیم و خودش پای
تابلو ایستاد و دانه دانه علامتها را با چوب
نسبتاً "بلندی" نشان می داد. همه را خوب
می دیدم، اما حتی یکی از آنها را هم درست
نگفتم. بعد نوبت چشم راست رسید. باز هم همه
را غلط گفتم.



دکتر سرش را تکان داد و گفت: "عجب...!"
مادرم ترسید. گفت: "خاک بر سرم، مگه
چی شده آقای دکتر؟ اون که چیزیش نبود، یک
دفعه اینجوری شد."

دیگر بهتر از این نمی شد. اما مثل اینکه هنوز
تمام نشده بود. آقای دکتر مرا پشت دستگاهی
نشاند و خودش هم آن طرف دستگاه نشست و
چشم هایم را نگاه کرد. خیلی طول کشید. دیگر
حوصلهام سرآمده بود. یک نسخه عینک نوشتن
که اینقدر دردسر نداشت. اما انگار آقای دکتر
نمی خواست رضایت بدهد. کارش که تمام شد
دوباره سرش را بلند کرد و گفت: "عجب...!"
ترس مادرم بیشتر شد. گفت: "آقای دکتر

کی جرات داشت به اکبری نگاه چپ کند! هر کس بهش می گفت، میرزا قلمدون، گردنش را خرد می کرد. قاسمی هم از همان اول که بهش گفتند میرزا قلمدون خندید و خودش هم شروع کرد با بچه‌ها همصدا شد و دیگر او هم به من می گفت، حسنی میرزا قلمدون. آنقدر گفت، تا بچه‌ها دست از سراو هم برداشتند و این میان فقط من بیچاره مانده بودم.

عجب غلطی کردم عینک گرفتم. اصلاً "تقصیر تلویزیون بود. همه شبهارا ول کرده بود و درست همان شبی که من عینک گرفته بودم، آن فیلم را پخش کرده بود. بالاخره باچند تا از بچه‌ها دست به یقه شدم. اما زورم به همه شان که نمی رسید. دیگر نمی دانستم چه کار کنم. سرم گیج می رفت. بغض گلویم را گرفته بود. آقای خلیلی که وارد کلاس شد دیگر نتوانستم جلو خودم را بگیرم. با گریه گفتم: "آقا... آقا اجازه، اینها به ما می-گویند میرزا قلمدون."

منتظر بودم که آقای خلیلی هم از این حرف بخندد، اما نخندید. یکی از بچه ها گفت: "آقا همه اش تقصیر تلویزیونه."

آقای خلیلی پرسشگرانه گفت: "تلویزیون؟ به تلویزیون چه ربطی دارد؟"

این بار اکبری بلند شد. برخلاف هیکل گرد و قلمبه اش، صدای زیر و نازکی داشت. گفت: "آقا اجازه، دیشب تلویزیون یک فیلم نشون داد که یک شاگرد عینکی بود، بچه‌هایی کلاشان مسخره اش می کردند و بهش می گفتند حسنی میرزا قلمدون..."

بچه‌ها هری خندیدند. آقای خلیلی گفت:

گفت: "بله، حتما"، اما به یک شرط! "گفتم: "چه شرطی؟"

گفت: "به شرطی که بگویی، چرا می خواهی عینک بزنی؟"

انگار بوبرده بود که قضیه از چه قرار است. دیدم حالا که از شانس من، گیریک دکتر خوش اخلاق افتادم، بهتر است قضیه را برایش بگویم. گفتم: "آقای دکتر، قول می دهید که به مامانم نگویید؟"

گفت: "البته، به شرطی که راستش را بگویی."

من گفتم. همه چیز را گفتم. آقای دکتر هم یک نسخه برای من نوشت و به دستم داد و باهم آمدم به اتاقی که مادرم نشسته بود.

مادرم هراسان بلند شد و گفت: "تو اخدا آقای دکتر، بگویند چی شده، چشم های پسر من چی شده؟"

دکتر نگاه مردانه‌ای به من کرد و قیافه‌ای جدی گرفت و گفت: "چیز مهمی نیست خانم فقط احتیاج به عینک دارد. این شماره عینکی که برایش نوشتم بگیرید. مشکل حل می شود."

بالاخره چند روز بعد عینک را گرفتم، اما مشکل حل نشد که هیچ، نازه مشکل شروع شد. صبح اولین روزی که عینک را به چشمم زدم و به مدرسه رفتم، بچه‌ها شروع کردند به مسخره کردن من. از بدشانسی‌ام، تلویزیون هم شب قبلش فیلمی درباره یک شاگرد عینکی نشان داده بود، بچه‌ها دست گرفته بودند و همان متلکی را که توی فیلم به آن شاگرد عینکی می گفتند، به من می گفتند: "حسنی میرزا قلمدون... حسنی میرزا قلمدون"

البته اکبری و قاسمی هم عینکی بودند، اما

"ساکت!"

اکبری ادامه داد: "آقا اجازه، بعد اون پسره ناراحت شد، واسه همین دیگسر عینکش را برداشت و گذاشت توی کیفش... خوب عینکش را که بردارد، دیگر نمی بیند دیگر، واسه همین از پله ها افتاد و سرش شکست، بعداً،" دیگر بچه ها بهش نگفتند، حسنی میرزا قلمدون."

دوباره بچه ها خندیدند. این بار آقای خلیلی هم لیخند کمرنگی زد و گفت: "پس اینطور!... خوب بگذارید من هم یک قصه ای درباره همین عینک برایتان تعریف کنم."

اسم قصه که آمد، بچه ها خودشان را جابه جا کردند، ساکت و آرام نشستند. آقای خلیلی ادامه داد: "توی یک مدرسه، معلم ریاضی کلاس اول راهنمایی عینکی بود. توی آن کلاس شاگردی بود که دوست داشت، مثل معلمش باشد. برای همین تصمیم گرفت او هم مثل معلمشان عینک بزند..."

خشکم زده بود. آقای خلیلی چی می گفت؟ انگار ماجرای مرا تعریف می کرد. اما، از کجا فهمیده بود. دلم می خواست هرچه زودتر آخر قصه را بدانم.

آقای خلیلی ادامه داد: "اما چشم های آن شاگرد ضعیف نبود و نیازی به عینک نداشت. برای همین نقشه ای کشید و طوری وانمود کرد که چشمهایش ضعیف است و مادرش که از ماجرا بی خبر بود، مجبور شد او را پیش دکتر ببرد. دکتر هم وقتی که چشمهای آن پسر را خوب معاینه کرد، متوجه شد که چشمهایش ضعیف نیست، اما برای اینکه دل آن بچه را نشکسته باشد، نسخه عینکی را برایش نوشت که نمره اش صفر بود. چند روز بعد، آن شاگرد عینک را خرید. از طرفی

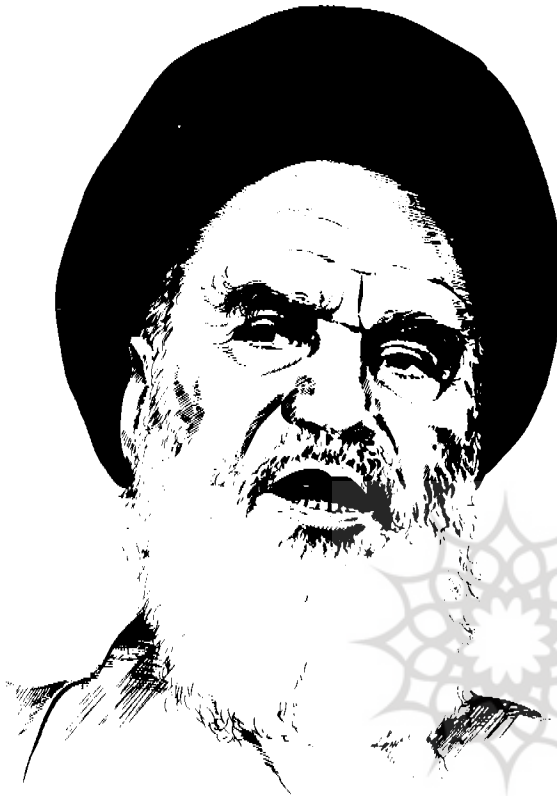
دکتر هم به مدرسه تلفن کرد و ماجرا را برای معلم آن شاگرد تعریف کرد..."

دیگر صورتم داغ شده بود. سرم سنگینی می کرد. از دست آن دکتر چقدر عصبانی شده بودم. آقای خلیلی هنوز داشت حرف می زد: "اولین روزی که آن شاگرد با عینک به مدرسه آمد، بچه ها شروع کردند به مسخره کردن او. خوب آن شاگرد هم از یک طرف به خاطر علاقه به معلمش، دوست داشت عینک بزند و مثل او بشود، و از طرف دیگر تحمل حرف ها و مسخرگی های بچه ها را نداشت. معلمشان که از ماجرا خبردار شده بود، زنگ تفریح آن پسر را به دفتر مدرسه برد و باهاش صحبت کرد و بهش گفت که تقلید از انسانهای خوب و بزرگوار و وارسته، کار خوب و پسندیده ای است، اما باید از رفتار و کردار آنها تقلید کنیم، نه فقط از ظاهرشان... خلاصه آخر سر هم به آن شاگرد گفت: "برای اینکه بچه ها از ماجرا بویی نبرند بهتر است چند روزی با عینک به مدرسه بیایی وقتی که آنها از آسیاب افتاد، عینک را بردار و مثل خودت باش..."

وقتی حرفهای آقای خلیلی تمام شد، چند نفر از بچه ها گفتند: "وا... چه قصه بی مزه ای" و همه خندیدند.

من هم چند روزی با عینک به مدرسه رفتم و وقتی که آنها از آسیاب افتاد، عینکم را برداشتم و سعی کردم مثل خودم باشم، اما هنوز هم آقای خلیلی را دوست داشتم، بیشتر از گذشته.

پایان



خاطره ای از نوه گرامی حضرت امام (س)

در آخرین روزهای وداع

امام (س) فرزندان خود را به تحصیل و فراگیری دانش توصیه فرمودند .

آنچه در پی می خوانید ، خاطره ای درس آموز از حجت الاسلام مسیح بروجـردی — نوه گرامی حضرت امام خمینی (س) — است ، که از روزها و لحظه های سخت و جانسوز وداع بارهبر کبیر انقلاب اسلامی می گوید ، از وصیت ها و نصیحت های آن بزرگوار می — گوید ، نصیحتی که در عمق جان می نشیند و ریشه در در زرفای روح بلند آن بزرگ مرد تاریخ دارد :

از قم که به تهران آمدم ، در یکی از روزهای بعد از عمل جراحی خدمت آقارفتم ، معمولاً " برای احتیاط ، موقع ملاقات با ایشان لباس سفید پرنساری می پوشیدیم ، آقای

دکتر طباطبایی هم در اتاق بودند. من از پایین تخت با اشاره دست خواستم چیزی به آقای طباطبایی بگویم. آقا درحالی که روی تخت خوابیده بودند، فرمودند:

"اون کیه که بادت دارد اشاره می کند؟"

آقای طباطبایی گفت: "مسح"

آقا گفتند: "مسح اینجاست؟!"

— بله

من بلافاصله نزدیکتر رفتم و سلام کردم. آقا گفتند: "سلام علیکم، تو این حاجه‌کار می کنی؟"

گفتم: "آقا، کتابهایمان را آورده‌ایم و درسمان رامی خوانیم."

گفتند: "جی جی می خوانی؟"

گفتم: "فقه می خوانم، اصول می خوانم..."

گفتند: "پیش کی می خوانی؟"

گفتم: "اصول پیش آقای اسنادی...."

گفتند: "فقه پیش کی می خوانی؟"

گفتم: "پیش آقای پایانی."

گفتند: "پایانی؟!... نمی ستاسم..."

گفتم: "گمان نمی کنم از ساگردان شما بوده باشند..."

گفتند: "بسیار خوب..."

بعد از چند لحظه گفتند: "برنامه، درسی تان را به خاطر من بهم نزنید."

در آن موقع خانم طباطبایی هم در اتاق بودند. آقا رویه خانم طباطبایی کردند و گفتند: "به فریده — همسر آقای اعرابی — بگویند برنامه شان را به خاطر من بهم نزنند."

به بقیه هم بگویند برنامه درسی شان را به خاطر من بهم نزنند..."

من که دیدم جهت حرف از من برگشت از ترس این که می‌آدا آقا امر کنند که به قم برگردم، خودم را کنار کشیدم. چون هروقت به تهران می‌آمدم و خدمت آقای رسیدم ناء کید داشتند که به قم برگردم تا درسهایم قطع نشود.



روزی بعد هم خدمت آقا بودم. با همان لباس سفید. این بار طوری بالای سرایشان ایستاده بودم که مرا نبینند. آقای دکتر طباطبایی هم کنار آقا ایستاده بود و داشت سِزَم دست ایشان را درست می کرد. به ظاهر حال آقای انسبت به روز قبل بهتر شده بود. در همین لحظه، نگاه آقا به من افتاد و به دنبال آن، آقای طباطبایی به سوخی گفت: "آقا"

مسیح هم یواش یواش دارد دکتري يادمي گيرد . "

آقا با حالت تغير پرسيدند : " مسيح اينجاست ؟ "

آقای طباطبائی گفتند " بله " . اما ديگر کارخواب شده بود .

آقاگفتند : " من از مسيح بدم آمد . "

گفت : " چطور ؟ "

گفتند : " درسش را ول کرده آمده اين جا . "

من فوري جلو رفتم و سلام کردم . گفتند : " سلام عليكم ، تو اين جا چه کارمي کنی ؟ "

گفتم : " آقا ، من هستم درخدمتتان ... "

گفتند : " نخير ، بروقم درست رابخوان ! "

گفتم : " آقای سلطانی هم آمده اند اين جا و من پيش ايشان درس مي خوانم . "

گفتند : " نخير ، بروقم ! "

گفتم : " آقا ، مي دانم که هميشه سفارش شما به مادر بارهء درسمان بوده ، براي همين

نمي گذارم به درسم لطمه بخورد ... "

گفتند : " نخير ، بروقم ! ديگر هم برنگرد . "

آقای طباطبائی خواست شوخي کند ، گفت : " آقا ، العلم علما ، علم الابدان و علم الاديان ، آقا مسيح در قم علم الاديان مي خواند ، اين جا هم آمده که علم الابدان ياد بگيرد ... "

آقاگفتند : " همان علم الاديان براي شما كافيه . "

من ديگر چيزي نگفتم ، آقای طباطبائی هم ديگر سكوت كرد ... صبح روز بعد بساز

پرسيدند : " مسيح هنوز اين جاست ؟ "

من هم براي اين که خيالشان را راحت كنم ، جلو رفتم و گفتم : " آقا ، من ساعت

۵ صبح به قم مي روم . "

فرمودند : " من بهت دعا مي كنم . "

دستشان را بوسيدم و بيرون رفتم . ساعت پنج صبح هم راه افتاده و به قم رفتم و

سه شنبه باز طاقت نياوردم و برگشتم . ديگر خدمت آقا نرفتم . گويي يکي دوبار هم سراغم را گرفته بودند .

بایستی درحقیقت به سازمان دهی گروههای روانی - پرورشی - پزشکی - اجتماعی دست زد، گروههایی که به صورت سیار مرتباً " چرخه ردیابی، تشخیص، درمان و مراقبتهای پس از درمان را به مقیاس ملی در سطح مملکت به عهده می گیرند. اگر چنین برنامه‌ای را همه نظامهای دست- اندرکار، همه نهادهای دست اندرکار، برای پاسخگویی به مشکلات همایشی از افراد جامعه که اینک تحت عنوان گستره کودکان استثنائی از آنها سخن گفته می شود، دنبال کنند، به شما اطمینان می دهم که ظرف یک برنامه ده ساله قسمت اعظم مشکلات مربوط به کودکان استثنائی راپشت سر بگذاریم. یعنی ما می توانیم به این مظلومان جهان چهارمی فرصت بازگشت به زندگی اجتماعی را بدهیم. فرصتی که اینها مثل جهان سومیا از دست داده اند و کسی به فکر آنها نیست و کسی شرایط بازگشتشان را فراهم نمی کند. این نکته و همه نکاتی را که یادآور شدیم برای چه چیز است؟ در آخرین تحلیل برای این است که با تشخیص درست، بدون لاف زدن، بدون ندانم کاری، موجودی را به دست یک مربی بسپاریم تا اینکه تلاش های این مربی به ثمر برسد، از نتیجه کار خودش خشنود باشد، که گام مثبت و مهمی جهت حاشیه زدایی برمی دارد. اگر چنین نباشد کار بسیار مشکل خواهد بود. روان شناسی امروز تمام پایه های لازم را برای درک مسائل فراهم کرده است. درحقیقت کافی است که در خط روان تحلیل گری مثلاً " به نظریه ای مثل نظریه " ویتی کات " روی آورید. کافی است به این نکته توجه کنید که به نظر این دانشمند هر مادری به عنوان مادر شایسته یک مرحله دلمشغولی مادری را پشت سر می گذارد و در این مرحله دلمشغولی مادری است که تمام ارتباطات بین مادر و کودک تنظیم می شود، یعنی آن چیزی که " در اختیار گرفتن " کودک است، آن چیزی که به معنا و به منزله دست ورزی، به معنا و به منزله دادن خدمات به یک کودک است و بالاخره آن چیزی که به معنای فنی کلمه در حکم ارائه شیء است. این یک نکته بسیار بدیع است. یک مادر دلمشغول در کمین لحظه لحظه های تحول کودک است. به محض اینکه موقعیت مناسب برای ارائه شیء بود باید آن شیء را ارائه بدهد، نه زودتر و نه دیرتر. در چنین شرایطی مادر، مادر است. در غیر این صورت مادر یک ارتباط گسیخته گونه با فرزند دارد، مادری است که نقش مادری را تحمل نمی کند، در کسوت درمانگری در مقابل کودک خود قرار می گیرد و این سوای آن چیزی است که از یک مادری خواهیم. اگر ما روزی مربیان دلسوز و شایسته خود را با این مفهوم آشنا کنیم که باید اینان مادران کودکان استثنائی باشند با تمام خصوصیات که می توان برای یک مادر دلمشغول بر شمرد، در چنین شرایطی با پیشرفتهای قابل ملاحظه ای مواجه خواهیم شد.

تصور می کنم که همه می خواهیم کاری انجام دهیم برای بهتر کردن، برای بهزیستی، یعنی به عبارت دیگر برای مقابله با حاشیه زیستی من عرایض را با حاشیه زیستی آغاز کردم و با حاشیه زیستی هم به تعبیر دیگر پایان می دهم امیدوارم حرکتی که انجام می دهیم در حکم " حاشیه زیستی - زدائی " باشد.

حادثه خبر نمی کند!

اگر بتوانیم آگاهی لازم را درمورد اتفاقات احتمالی به دست بیاوریم، طبیعتاً "از خطرات آنهائیز مصون خواهیم بود."

مؤلف: رزماری گراهام
مترجم: یاور دهقانی هشتجین

این مقاله شروعی است برای تحقق این هدف، ان شاء الله

سوانح

کودک ندهید، چون ممکن است باعث خفگی او بشود. هرگز به اطفال خردسال، شکلات، گردو فندق و غذائی رشته مانند ندهید.

۵ - سحاق قفل هارابه صورت بسته بندی نگهداری کنید و اشیای نظیر آن را دروازدسترس کودک نگه دارید.

۶ - قبل از دادن هرگونه اسباب بازی به کودک دقت کنید که قسمتهای آن جداشدنی و تکه تکه هستند (مثل چشم شیشه ای عروسک) و یا لبه های تیز دارند یا نه؟ و از دادن این گونه وسایل به او خودداری کنید.

۷ - هرگز برای کودکان بیش بند پلاستیکی استفاده نکنید

۱ - سوانح در یک لحظه اتفاق می افتد و عیب جویی و متهم کردن افراد، بعداً شروع می شود.

۲ - مواظب باشید در موقعی که کودک روی دستهای شماست و به او شیر می دهید، به خواب نروید.

۳ - هرگز شیشه شیر را به طفل ندهید که در رختخواب خودش به تنهایی بخورد، چون ممکن است مریض باشد و استفراغ را فرو بدهد.

۴ - وقتی که خودتان در اتاق نیستید، چیزی برای خوردن به

دودهای مسموم کننده باعث خفگی اش شوند .

۱۳ - همیشه درموقعی که

کودک را در حیات یا باغچه می - گذارید ، یک توری محافظ روی کالسکه بکشید که مانع پرییدن حیوانات بر روی آن بشود .

۱۴ - درموقع انتخاب کالسکه

برای کودک ، تعادل آن را امتحان کنید . طفل را طوری در روی کالسکه قرار دهید که مطمئن شوید در صورت نبودن شما واژگون نخواهد شد . ترمزهای عادی اصطکاکی بعضی مواقع برای کالسکه ها نامطمئن هستند و بعضی از سازندگان کالسکه ، گیره های اضافی نیز تدارک می بینند .

۱۵ - برای آتشدان همیشه

از یک محافظ استفاده نمایید و از اتصال محکم آن به دیوار اطمینان پیدا کنید .

۱۶ - پوشاندن لباسهای ضد

شعله مخصوصا " به هنگام شب احتیاط عاقلانه ای است .

۱۷ - هرگز فنجان یا پارچ

پراز آب یا مایع گرم را نزدیک یا بالای سر کودک قرار ندهید .

و به طفل اجازه ندهید با کیف پلاستیکی بازی کند ، چون اگر آنها را به صورتش بجسباند ممکن است باعث خفگی او شوند .

۸ - ناموقعی که کودک نتوانسته

است بدون کمک بنشیند ، استفاده از بالش در کالسکه یا تخت خواب عاقلانه نیست . اگر برای محافظت از سرش آنرا ترجیح می دهید باید محکم و سفت باشد .

۹ - هرگز کودک را در حالی که

روی تخت خواب ، میز ، یا نیمکت بدون محافظ دراز کشیده است ترک نکنید ، او ممکن است به روی زمین بغلتد . این کار مخصوصا " زمانی اتفاق می افتد که شما فکر می کنید او کوچکتر از آن است که به تنهایی حرکت کند .

۱۰ - همیشه درموقعی که

کودک روی صندلی بلند یا کالسکه است او را بطور مطمئنی ببندید .

۱۱ - درموقع مسافرت ، بهتر

است کودک صندلی عقب را اشغال کند . وقتی که به حد کافی بزرگ شد و توانست بنشیند از یک صندلی بچگانه بایند محافظ در ماشین استفاده کنید .

۱۲ - هرگز کودک را در داخل

ماشین تنها نگذارید . ممکن است

بودن شیرگاز اطمینان حاصل کنید .

۲۳ - تمام داروها و مواد تمیز کننده را دور از دسترس کودک نگه دارید . بر روی تمام بطریهائی که مواد خطرناک و مضر دارند برچسب بزنید تا اشتباهها در موقع عجله داشتن از یکی به جای دیگری استفاده نکنید .

۲۴ - کودک را از تمام وسایل خانگی مثل یخچال ، اطو و غیره دور نگه دارید .

۲۵ - نرده های کنار تخت خواب یا محل بازی کودک باید به حد کافی نزدیک به هم قرار گرفته باشند ، به طوری که اجازه ندهند کودک سرش را از بین آنها بیرون بیاورد . بر روی پنجره های کوتاه نیز نرده بزنید .

۲۶ - یک دروازه ایمنی بر روی پله ها قرار دهید .

۲۷ - نکاتی را که باید در موارد اضطراری مثل خفگی ، برق گرفتگی یا سوختگی شدید رعایت کنید ، دقیقاً به خاطر بسپارید .

۲۸ - شماره تلفن پزشک را آماده و در دسترس داشته باشید .

۱۸ - هرگز کتری یا قابلمه را طوری روی اجاق قرار ندهید که نوک یا دسته آنها روبه خارج باشد .

۱۹ - رومیزی را طوری پهن نکنید که از کناره های میز آویزان شود . ممکن است کودک آن را پایین کشیده و مایعات گرم یا مواد خطرناک را روی خودش بریزد .

۲۰ - در موقع آماده کردن وسایل شستشوی کودک همیشه آب سرد را قبل از آب گرم بریزید . واز اول به این کار عادت کنید که با قراردادن آرنج در آب ، قبل از گذاشتن کودک در آن ، حرارتش را امتحان کنید .

۲۱ - هرگز به کودک اجازه ندهید حتی برای یک لحظه در حمام تنها بماند . غرق شدن فقط چند ثانیه وقت لازم دارد .

مواظب باشید که سطلهای آب در گوشه و کنار و در دسترس کودک نباشد و روی حوض حیاط به نوعی پوشانده شود .

۲۲ - هرگز پریز هارا باز نگذارید ، یک دوشاخه در آن قرار دهید یا محافظ روی آن نصب کنید . تمام سیمهای برق را از نظر لخت بودن امتحان کنید . از اینم

تکالیف درسی یاری می دهند و با زمانی که فرزندان از کودکان دیگر و یا معلم خود انتقاد می کند، پیوسته بدون شنیدن حرفهای طرف دیگر، از او حمایت می کنند و هرگاه او دچار مشکلی شود، به کمکش می ستایند و قانعش می سازند که هیچ کاری را نمی تواند به تنهایی انجام دهد و هیچ لزومی هم ندارد که سعی کند. همچنین در حضور او، به معلمش می گویند که فرزندشان بسیار حساس و نازک نارنجی است. هر صبح مادر درسین ۸،۶ و حتی ۱۰ سالگی لباسهای او را برتن و برای رفتن به مدرسه آماده اش می کند، در ضمن پول توجیبی زیادی به او می دهد تا هر چیزی را که می خواهد بتواند تهیه کند. مادر، از هیچ کوشی برای جلب رضایت و خشنودی او دریغ ندارد. او درک نمی کند که حفاظت و حمایت کودک در برابر



تمامی تنشها و فشارها، فاجعه آفرین است. والدین جان را سبک تصمیم گرفتند برای پرورش و رشد فرزندشان به دوران هرقشار و تنش هرگز او را به مدرسه نفرستند، و مادرش آگاهانه او را از همه لذت محروم ساخت، حتی زمانی که یک اسباب بازی به او می داد خیلی زود از دستش می گرفت. هنگامی که جان به آکسفرود رفت، مادرش نیز برای زندگی کردن به آن شهر نقل مکان نمود، درحالی که همسرش همچنان در لندن به سر می برد. او رفت تا هر روز با

دیدن جان، از سلامتشان اطمینان حاصل کند. جان به عنوان یک شخصیت ضد اجتماعی (سایکوبات) رشد کرد، او هرگز از روابط جنسی لذت نبرد و سرانجام نیز دیوانه شد.

دانشمندان به این نتیجه رسیده اند که حتی حیوانات آزمایشگاهی، همچون موش و سگ را نیز اگر در ساعات اول تولد از شرکت در بازی های پرخاشگرانه بازداریم، بعدها هرگز نخواهند توانست در مقابل حمله دیگران از خود عکس العمل نشان دهند و اما جدا کردن فرزند از خردسال هنگامی که در حال جنگ و دعوا و ستیزند و یا نسبت به یکدیگر، خشونت و گستاخی می کنند و انکشی کاملاً "طبیعی از جانب والدین است، زیرا هرگز نباید آنها را برای رسیدن به یک توافق به حال خود وا گذاشت، در این صورت باید سعی کرد که کودک این موارد را بخوبی بیاموزد در غیر این صورت با آغاز مدرسه، خود به گونه ای دردناک خواهد آموخت. توجه و مراقبت بیش از حد در خانه، دلیل بالقوه عدم محبوبیت در مدرسه است. باید به کودکان اجازه داد بتدریج که بزرگتر می شوند درباره مسائل خود تصمیم بگیرند، حتی اگر درموردی نیز اشتباه می کنند، نباید چندان اهمیت داد، چرا که آنان از تحارب خود، درس می آموزند.

البته لازم است تا از کودک در برابر حوادث جدی و بحرانی که متناسب با سن و رشد او نیست حفاظت به عمل آید، اما باید توجه داشت که این مراقبت، موجب بازداشتن او از مقابله کردن با حوادث کوچکی که به او نتایج دقت یاسهل انگاری را می آموزد، نشود.

شیر مادر

و خواص آن

دکتر سیدحسین عارفی

ضمن قدردانی و تشکر فراوان از استاد بزرگوار جناب آقای دکتر سید حسن عارفی که به ما احازه دادند سلسله مقالاتی را از کتاب بر محتوایشان تحت عنوان "تغذیه نوزاد با شیر مادر و خواص آن" در مجله پیوند ارائه دهیم امیدواریم که این اقدام مورد قبول خداوند و استفاده مادران عزیز باشد.

تغذیه نوزادان با شیر مادر و جلوگیری از بدی تغذیه و مرگ و میرها"

افزایش بازدهی مفید عمر انسان و بهره‌های مادی و معنوی افراد از نظر کیفی و کمی، ارتباط

بسیار نزدیک با سلامتی تک تک آنها دارد و با توجه به رشد سریع مغز در دو سال اول زندگی، این سالها برای پایه گذاری سلامت آینده انسان از اهمیت بسزایی برخوردار است. در یکی دو سال بعد از تولد احتیاجات بیولوژیکی و روانی - اجتماعی طفل نوزاد به نحوی است که شکل گیری اصولی رشد و نمو و ادامه سیر تکاملی صحیح آنها نیاز به توجه خاص دارد.

بدی تغذیه نوزاد بویژه در ممالک در حال توسعه و مناطق محروم جهان مهمترین مسأله‌ای است که سلامتی میلیونها کودک را به خطر انداخته و عامل مهمی در تاءخیر رشد و نمو و مرگ و میر آنهاست.

بدی تغذیه با ایجاد علایم و تظاهراتی به شکل "مارا سموس" "کواشیورکو"، تاءخیر در رشد و نمو و قهقهه در سیر تکاملی، لاغری مفرط و بروز اختلالات گوارشی و کبدی قلبی و عروقی، سیستم عصبی و غیره، تنها یک مسئله پزشکی نیست بلکه ریشه‌های اقتصادی، اجتماعی سیاسی و ارتباط نزدیک با فقر و تنگدستی و گسترش سایه شوم استعمار و استثمار و استحمار دارد. دال بر ادعای فوق، آمار منتشر

شده، مشترک سازمان بهداشت جهانی و یونیسف در سال ۱۹۸۱ است: سالانه ۱۷ میلیون کودک کمتر از ۵ سال در جهان فوت می کنند. ۱۶/۵ میلیون از این ۱۷ میلیون نفر مربوط به کشورهای در حال توسعه است. کامل بودن شیر مادر از نظر مواد غذایی، ضد عفونی کنندگی و ایمنی بخشی سبب می شود که نوزادانی که با شیر مادر تغذیه می کنند، تا سن ۴ - ۶ ماهگی به بدی تغذیه و عوارض مربوط به آن مبتلا نشوند.

ادامه تغذیه نوزاد با شیر مادر بعد از ۴ - ۶ ماهگی تواءم با مواد غذایی دیگر در مناطق محروم جهان، به ندرت سبب بدی تغذیه این کودکان می شود. اما قطع شیر مادر و تغذیه نوزادان با مواد غذایی نیمه جامد و جامد در مناطق محروم به علت ناکافی بودن مواد غذایی از نظر کیفی و کمی، احتمال بدی تغذیه و خطر بیماریها و مرگ و میرها را در این کودکان چندین برابر افزایش خواهد داد.

نبودن مواد غذایی لازم و مناسب از نظر کیفی و کمی رگران بودن آنها و عدم امکان خرید توسط خانواده های تنگدست کم درآمد و فقیر عامل مهمی در

ظهور علائم بدی تغذیه در این نوزادان است. نوزادانی که در بدو تولد با شیر مادر تغذیه نمی شوند، در صورتی که در مناطق فقیر نشین جهان و خانواده های تنگدست متولد شده باشند، بیشتر از نوزادانی که در شرایط زندگی مساوی بوده، ولی با شیر مادر تغذیه می شوند، مبتلا به بدی تغذیه خواهند شد، زیرا کافی نبودن درآمد خانواده اجازه تغذیه مناسب به نوزاد را نخواهد داد و شیوع عفونتها و عدم رعایت اصول بهداشتی مزید بر علت شده، احتمال بدی تغذیه و خطر مرگ و میر را افزایش می دهد.

بنابراین، علاوه بر بهبود وضع بهداشتی خانواده ها و محیطهای محروم اجتماع، تغذیه نوزادان با شیر مادر می تواند بلندترین و سریعترین و بی خرجترین گامها در جهت کاهش بدی تغذیه و مرگ و میر نوزادان در ممالک در حال توسعه باشد. برنامه ریزی دقیق برای حل مسأله فوق یک فوریت پزشکی در عصر حاضر است و ایجاب می کند هر چه سریعتر برنامه های دقیق در جهت افزایش تغذیه نوزادان با شیر مادر طرح ریزی و به مورد اجرا گذاشته شود.

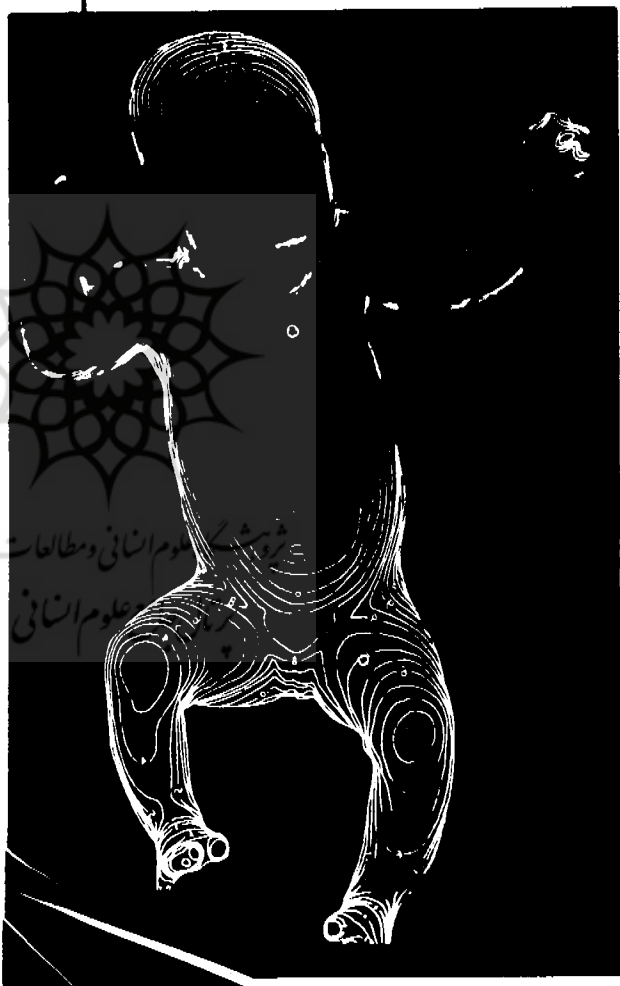
طب و والدین

دکتر وحید موحد

امروزه اهمیت طب پیشگیری و تشخیص زودرس بیماریها بر هیچکس پوشیده نیست. با شناخت سریع بیماریها و برطرف کردن ریشه‌ای و به موقع آن می‌توان از ظهور عوارض بالقوه خطرناک و برگشت ناپذیر، در بسیاری از موارد جلوگیری کرد.

برای داشتن یک جامعه سالم، چه از نظر جسمی و چه به لحاظ روانی نخست باید کودکانی سالم داشت. در کشورهای نظیر کشورما که در آن کمبود پزشک و امکانات درمانی بوضوح مشهود است و بهداشت عمومی نیز علی‌رغم روند روبه رشد هنوز کافی نیست وظیفه دشواری برعهده والدین قرار دارد که همان شناخت سریع و بموقع نخستین علائم و تظاهرات بیماریهای شایع کودکان است. مسلماً "ارتقای سطح آگاهی طبی والدین به کمک رسانه‌های گروهی و سلسله مقالاتی که باید در دسترس همه والدین قرارگیرد، از دشواری این امر کاسته و سروسریس‌های خدمات طبی را در افزایش کارایی شان یاری خواهد داد.

علائم و عوارض دستگاه تنفس فوقانی در مجموع شایعترین علت مراجعه اطفال به سرویس‌های پزشکی است. این دستگاه که دائماً



والدین باید توجه داشته باشند که آلرژی اکثراً به شکل فامیلی وجود دارد و ممکن است در طفل یک یا چند تظاهر آلرژیک تواءماً وجود داشته باشد.

تظاهرات آلرژیک در دستگاه تنفس فوقانی اطفال آنها را مستعد عفونتهای این سیستم می نماید و بدین ترتیب شیوع عفونتهای دستگاه تنفس فوقانی در اطفال مبتلا کاملاً "بیشتر از سایر اطفال است. همچنین ابتلای طفل به آلرژی سبب طول کشیدن عفونتهای سیستم تنفسی و تمایل این عفونتها به ازممان می شود. علائمی که والدین را به احتمال وجود آلرژی در کودکشان مشکوک می کند متعدد است. وجود آلرژی های مختلف در خود والدین یا خویشاوندان درجه اول همیشه باید مد نظر باشد. تظاهر آلرژی در بینی به شکل حملات عطسه است که معمولاً، دنبال آن آبریزش از بینی و گرفتگی آن بوجود می آید. این نوع آلرژی که رینیت آلرژیک نامیده می شود ممکن است فصلی باشد و بویژه در بهار تظاهر نماید که به آن "تب یونجه" نیز اطلاق می شود. کودک مبتلا اکثراً حالت "فین فین کردن" دارد، ترشح رقیق آبیکی

در تبادل مستقیم با محیط خارج و تغییرات آن و من جمله آلودگیهاست، از آسیب پذیرترین سیستم های عضوی اطفال است که عفونت آن بیش از سایر سیستم ها بروزی کند. بویژه در فصلهای سرد سال به علت کاهش درجه حرارت مخاطات و تماسهای نزدیکتر در محیطهای بسته سرایت بیماریهای عفونی فزونی می گیرد. درذیل، برخی از حالات و بیماریهای شایع دستگاه تنفس فوقانی اطفال که شناخت آنها توسط والدین ضروری تر است، به صورت اختصار، اشاره می شود.

آلرژی یا حساسیت

شناخت این حالت توسط والدین از آن حیث اهمیت دارد که شیوع حالات آلرژیک در برخی آمارها حتی تا رقم ۲۰ درصد نیز گزارش شده است. آلرژی اشکال مختلفی به خود می گیرد که شامل کهیر جلدی، براثر خوردن مواد آلرژن (مثل تخم مرغ، گوجه فرنگی، شیر، ...)، آسم آلرژیک، درماتیت آتوپیک و رینیت آلرژیک می گردد. در دستگاه تنفس فوقانی، آلرژی بنیاد بسیاری از موارد آسیب زاست.

می آورد. به محض بروز نخستین نشانه‌های به اصطلاح "سرمایه‌دگی" مراجعه به متخصص کودکان ضروری است و در این مراجعه یادآوری زمینه آلرژیک طفل به پزشک الزامی است.

در صورت عدم درمان زودرس و مناسب عفونتهای ویروسی شایع دستگاه تنفس فوقانی این کودکان - که بطور معمول با تشکیل چرک همراه نیست به عفونتهای باکتریال راه می برد که با التهاب چرکی دستگاه تنفس فوقانی - من جمله بینی و سینوسها همراه است و چنانکه بطور معمول دیده می شود تمایل به ازمان ضایعه نیز وجود دارد. در صورت مزمن

ویاسفید رنگ، کم و بیش ازبینی وجود دارد و در موارد شدید خارش بینی و چشم و حتی کام نرم و محوطه حلق کودک را می آزارد.

شناخت این حالت توسط والدین از جنبه‌های مختلف مهم است. کودک مبتلا را باید بیش از طفل سالم از معرض گرد و غبار آلودگی هوا، دود سیگار و هوای سرد و آلرژن‌های مختلف که سبب تحریک مخاط می شوند مثل بوهای تند معطر و گرده گل محافظت کرد. تحت نظر قرار دادن طفل توسط یک متخصص اطفال اطمینان خاطر بیشتری برای والدین از نظر کنترل نهایی عفونتهایی که بر زمینه آلرژیک افزوده شوند بوجود



لوزه‌های کامی و لوزه سوم (آدنوئید) در حضور آلرژی مشکل درمانی ویژه‌ای هم از نظر والدین و هم از نظر پزشک بوجود می‌آورد. والدین باید بدانند که در این موارد عمل جراحی لوزه منجر به شعله‌ور شدن آلرژی می‌گردد و کنترل طبیی بیماری لوزه‌ها بر عمل جراحی طفل کاملاً "ارجحیت دارد".

نتیجه نهایی آن که شناخت آلرژی طفل توسط والدین از عوامل مهمی است که به کنترل پیشرفت بیماریهای طفل در سنین مختلف کمک می‌کند.

شدن عفونتهای باکتریال بینی و سینوسها در زمینه آلژیک، کنترل مؤثر آن دشوار می‌گردد و راه برای بروز عوارض جدی فراهم می‌آید. باید در اینجا به والدین متذکر شد که مخاط تمامی دستگاه



تنفس فوقانی وجودی به هم پیوسته است که به شیپور استاش (راه ارتباطی حلق با گوش میانی) و گوش میانی نیز متصل می‌باشد و التهاب حاد یا مزمن در این سیستم زمینه را برای عفونتهای گوشى اطفال که نهایتاً "منجر به تخریب سیستم شنوایی می‌شود فراهم می‌سازد.

بنابراین، در این اطفال شیوع ترشح چرکی از گوش و نیز کاهش شنوایی به علت تجمع مایع در گوش میانی (موسوم به اوتیت سرروز) بیشتر است. بزرگی



زال خنیاں در محراب

به حسن خلق و وفا کس به یار ما نرسد

تورا در این سخن انکار کار ما نرسد

اگر چه حسن فروشان به حلوه آمده اند

کسی به حسن و ملاحه به یار ما نرسد

به حق صحبت دیرین

گویا درکنگره بزرگداشت حافظ بود . نمی -

دانم یادتان می آید؟ در این محفل ، حضرت

آیت الله خامنه ای رهبر مسلمین جهان هم حضور

داشتند و با صدایی که طنین لطیف جویباران را

داشت محرم راز حافظ را قرائت کردند و زیبایی

و ملاحه حافظ را با لطافت نفسی ملکوتی به

نمایش گذاشتند . این صفحه را بازنده کردن

این خاطره شورانگیز باز می گشایم .



که بخورشید رسیدیم

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

آن همه ناز و تنعم که خزان می فرمود

عاقبت در قدم بادبهار آخر شد

شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل

نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

صبح امید که بد معتکف پرده غیب

گو برون آی که کار شب نار آخر شد

آن پریشانی شبهای دراز و غم دل

همه در سایه گیسوی نگار آخر شد

باورم نیست زید عهدی ایام هنوز

قصه غصه که در دولت یار آخر شد

ساقیا لطف نمودی قدحت پرمی باد

که به تدبیر تو، تشویش خمار آخر شد

بعد از این نور به آفاق دهم از دل خویش

که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد

در شمار ارچه نیاورد کسی " حافظ " را

شکر ، کان محنت بی حد و شمار آخر شد



سروبال شانه گر باشد به زیر پانهید

پای اگر از ره فروماند به راهش وانهد

تاریخت خون پاک عزیزان به خاک ، شد
طوفان و کرد منهدم از بن بنای شب
هشدار ای عزیز که تصویر می کنند
دون همتان هنوز به خاطر لقای شب
دم می زنند از گل خورشید ، لیک نیست
مقصودشان - به صبح قسم - جز بقای شب
برگواحد به بی خبر از لطف صبحدم
کمتر بزن به سینه و سراز برای شب

هیبت دریا

هرچند زغریتت گزند آمده بود
زخمت به روان دردمند آمده بود
گویند که از هیبت دریای دلت
آن روززبان آب بند آمده بود

لحظه شکفتن

خونت به ردای خاک گل می کوید
شط - تشنه - به دیواره پل می کوید
آن لحظه که زخم گیجگاه تو شکفت
خورشید سراسیمه دهل می کوید

شب

گویند که بانام تو محنون گم شد
درچشم تو آفتاب گردون گم شد
من می گویم : ستاره‌ای بود شهید
بیداشد و جراحی زد و درخون گم شد

باسبکباری دراین وادی سفر کردن رواست
گربود باد تعلق سوزنی برجا نهید
برسواد خیمه لیلی چه دارید التفات
چشم محنون گر به دل دارید برصحرانهدید
صد قدح خالی شد و شوری به سر پیدانشد
سوز آهی ازدلی گیرید و برصهبانهدید
موج را آغوش دریا پرطیش می پرورد
بستر از مرداب برجینید و بر دریا نهید
حسرت آباد است عالم گریه غفلت بنگرید
دامن مژگان زهفتم آسمان بالانهدید
عافیت جویان به اهل درد تسخر می زنند
این زبونان را به ننگ عافیت تنها نهید
نفس سوی جیفه خواند کرکسان را ، عارفان
برجبین این تهی پیمانه داغ لانهدید
طی شد ایامی که عزلت رونق بازار داشت
روز میدان است و یا برپهنه هیچا نهید
فتنه می زاید ز نقش ما و من دیدن "حمید"
خرمن من ها فراز آرید و طرح مانهدید

طلوع فجر

طی شد شب سیاه و فنا شد صدای شب
اما هنوز مانده بجا جای پای شب
مرغ سحر به وجد و طرب آمدست لیک
خفاش دل سیاه گرفته عزای شب
هان در طلوع فجرم و فریاد می کشم
فریاد مرگ بر شب و بر سایه های شب
با آنکه شب به اوج سیاهی رسیده بود
تکبیر خلق شد سبب انتهای شب

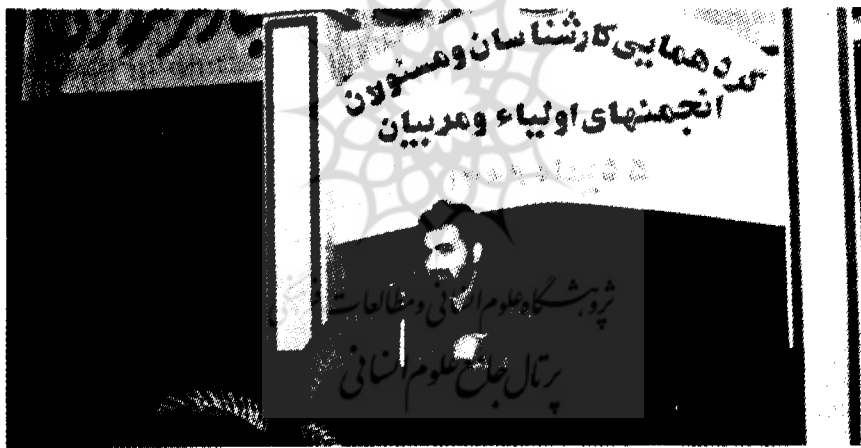
امروز تعداد زیادی انجمن اولیاء و مربیان در سراسر کشور فعالیت می کنند ولی با اطمینان بالایی می توان گفت که قسمت عمده ای از فعالیتهایی که در انجمنها می شود به صورت خودجوش ایجاد شده و این فعالیتهای با هم و از طرف دیگر با ادارات و مناطق آموزشی و پرورش و نهائینا" با دفتر مرکزی انجمن اولیاء و مربیان ارتباط واقعی ندارند. به نظر می رسد که اگر بتوانیم سازمان دهی مناسبی در ارتباط با انجمنهای مراکز آموزشی انجام بدهیم با سرعت بسیار زیادی می توانیم لافل قسمت عمده ای از مشکلات آموزش و پرورش را در فاصله زمانی بسیار کوتاهی حل بکنیم و خلاصه این که این کثرت تعداد دانش آموز و کثرت تعداد معلم و آموزگاهها در عین حال که مشکلاتی را ایجاد نموده و کارما را سخت می کند و هرتصمیم گیری با توجه به این که یک مجموعه بسیار بزرگی را شامل می شود با پیچیدگیهای خاصی نسبت به بسیاری از دستگاههای دیگر مواجه هست، ولی ما می توانیم از همین مسأله که در واقع یک نقطه مشکل کارماست استفاده بکنیم و این نقطه از بعضی جهات ضعف را به نقطه قوت تبدیل نماییم. به این معنا که با توجه به تعداد زیاد دانش آموز و خانواده هایی که با ما ارتباط دارند و تعداد بسیار زیاد انجمنهایی که می توانیم در سراسر کشور تشکیل بدهیم، طبیعتا" اگر خوب سازمان دهی و برنامه ریزی بکنیم و مطالب و نظرات خودمان را به خوبی به انجمنهای سراسر کشور منعکس نماییم، قادر خواهیم بود بارهای بسیار بزرگی از برنامه های اجرایی آموزش و پرورش را بردوش همین تشکلهای قرار بدهیم.

توجه به سازمان دهی مناسب انجمنها یک مطلب بسیار مهمی است، و این که مادر ۱۲ سال بعد از انقلاب به عنوان مثال نتوانستیم تاکنون کنگره سراسری اعضای انجمنها را برگزار بکنیم، حاکی از همین مسأله است که مادر اصل سازمان دهی انجمنها موفق نبوده ایم، و بنابراین نخواهیم هم توانست اگر قدم اول را که سازمان دهی مناسب و ایجاد یک ارتباط تشکیلاتی بین انجمنهای مدارس با مرکزیت هر منطقه و بعد از آن حاکما با استان و از آن حاکما با دفتر مرکزی انجمن است، برنداریم. اگر سازمان دهی درستی را نتوانیم به اجرا بگذاریم طبیعتا" ه فعالیت دیگری با مشکل مواجه می شود. حالا نمی خواهم عرض بکنم که حتما" غیر ممکن می شود، بلکه فعالیتهای با مشکل و باراندمان کمی انجام خواهد شد.

به هر حال وقتی که در مورد فعالیتهای انجمنها فکر می کنم به نظرم می رسد که تقریبا" هیچیک از فعالیتهای آموزش و پرورش نیست که نتوان توقع داشت که قسمتی از آن یا حتی تمام آن توسط انجمنها اجرا بشود. در قسمت مربوط به مدیریتها بسیاری از فعالیتهای را می شود در نظر گرفت که در واقع جزو وظایف انجمنهای اولیاء و مربیان تلقی می شود، در ارتباط با معلمان و مسائل آموزشی یا مسائل پرورشی، در ارتباط

با دانش آموزان، مشکلات مختلف و متنوعی که ممکن است در یک محیط آموزشی در ارتباط با دانش آموزان و درخصوص مسائل مربوط به محیط مدرسه، وجود داشته باشد. از هر جهتی به مسائل آموزش و پرورش نگاه کنید می بینید که قسمت عمده‌ای از این مسائل را می شود متوجه انجمنها کرد و از انجمنها خواست که برای این مسائل راه حلهایی را ارائه بدهند و یا راه حلهایی را به اجرا بگذارند.

بنابراین واقعا "هزارویک مسوولیت گفته شده و یا ناگفته وجود دارد که می شود به عنوان مسوولیت‌های انجمنها در نظر گرفت. مافقط باید بتوانیم کار را خوب برنامه ریزی و سازمان دهی بکنیم و در غیر این صورت هم نباید مثلا "از دفتر مرکزی انجمنها یا از کارشناسیهایی که در استانها وجود دارند انتظار زیادی داشت. به هر حال با تعداد خیلی از پرسنل و با کادرهایی که از نظر میزان قدرت اجرایی و تعداد این پستها مشخص است نمی شود بیش از این انتظار داشت. ما باید قسمت عمده هم خودمان را در بخش مربوط به سازمان دهی کار و برنامه ریزی و انتقال برنامه‌ها به انجمنهای اولیاء و مربیان صرف بکنیم و بعد از آن باید امیدوار باشیم که کار در خود انجمنها دنبال بشود.



البته خوشبختانه در سالهای گذشته در ارتباط با فعالیتهای انجمنها تلاشهای خوبی شده و من این جا باز هم از برادرمان آقای صدری وهم از همه برادران و خواهرانی که در دفتر مرکزی انجمن اولیاء و مربیان و همین طور در کارشناسی های استانها خدمت کرده‌اند صمیمانه تشکر می کنم و بسیار امیدوار هستم که در سالهای آینده این مجموعه از فعالیتهای به شکل گسترده‌تری دنبال بشود، برنامه‌های جدیدی ارائه و تعقیب بشود.

خوشبختانه با قبول این مسوولیت توسط جناب آقای دکتر افروز و طرحها و برنامه‌هایی که ایشان در ذهنشان از قبل هم بوده و در عرض همین مدت کوتاه با مشورتی که با همکاران

مختلف ماداشته‌اند درخود انجمن ودربیرون انجمن وهمین طور باهمکاران دیگری که ازدانشگاه‌هاعلاقه مندی نشان دادند برای خدمت دراین راه مقدس ودراین راه مهم برنامه‌های بسیار خوب وحالی مورد نظر ایشان است که ان شاءالله دربحثهای امروز هم مطرح خواهند کرد وامیدوار هستیم که همه این برنامه‌ها تدریحا" به شکل درستی دنبال بشود وان شاءالله مجموعه تلاشها به بار بنشیند .

دراساسنامه انجمن وظایف مهم وخطیری برعهده شورای عالی گذاشته شده است که امیدوارهستیم که دردی ماه ان شاءالله اولین جلسه شورای عالی برگزارگردد ودرواقع یک قدم اساسی درراه فعالتر کردن برنامه‌های انجمنها برداشته بشود .

یکی از مسائل دیگری که مد نظر جناب آقای دکترافروز هم هست ، من قبلا" هم در جلسه‌ای که خدمت همکارانمان دردفتر مرکزی داشتم به این نکته اشاره کردم (شاید دو سال قبل بود دراولین جلسه‌ای که باهمکاران داشتیم) مسأله نشریه پیوند است واین که ماباید درواقع نشریه انجمن را ازدو جهت که شایه این دوفکر باهم مغایرهم باشند مورد ارزیابی مجدد قراریدهیم .

ازیک طرف محتوای نشریه پیوند را باید به نحوی دگرگون کرد ، گرچه محتوای کنونی اش محتوای خوبی است وقابل استفاده است هم برای خانواده‌ها ، هم برای معلمین ،وهم برای مربیان درسوطح مختلف ، ولی از یک طرف باید محتوی را به سمت علمی ترشدن و به سمتی تغییر بدهیم که نشریه پیوند به عنوان نشریه‌ای باشد که مردم طالب آن و مشتاق خریدش هستند ، یعنی نشریه پیوند نباید به عنوان ارگان رسمی مرکزی که عده‌ای بالاجبار مثلا" آبونمان هستند واستفاده می کنند تلقی بشود ، بلکه نشریه‌ای باشد که از نظر محتوی درسطحی قراربگیرد که درمراکز دانشگاهی ، درمراکز آموزشی و درخانواده‌ها عده زیادی از مردم از دید تخصصی وکارشناسی کار به اصطلاح طالب آن باشند . ان شاءالله دراین جهت باید تغییراتی داده بشود ، گرچه محتوای فعلی همان حوری که عرض کردم قابل استفاده است وازمقالات واقعا" پربار وارزنده‌ای برخوردار می باشد . این یک جهت قضیه است ، جهت دیگر این که نشریه پیوند کنونی و نشریه‌ای که درآینده با غنی تر شدن محتوای این نشریه چاپ خواهد شدطبیعتا" مخاطبین خاصی را دارد کسانی که به هرحال از سطح سواد متوسط به بالاتری برخوردار هستند و همین طـــور علاقهای به مسائل تعلیم وتربیت دارند یا لاقلا علاقهای خاص به مسائل تعلیم و تربیت فرزندانشان .

وبنابراین مخاطبین این نشریه تمام آن ۶،۷ میلیون خانواده ای که درمدارس ما دانش آموز دارند ، نخواهند بود .

ماباید برای انتشار یک نشریه‌ای باحجم کمتر ، حتی شاید مثلا" به صورت روزنامه‌ای

دوورقی یا چهارورقی فکر بکنیم که مخاطبیتش درواقع عموم اولیاء دانش آموزانی باشند که از حداقل سواد خواندن و نوشتن برخوردارند .

خودما می دانیم که درحال حاضر هنوز آن امکانات گسترده ووسیع را نداریم که بتوانیم با همه خانواده ها حضوراً " ارتباط برقرار بکنیم وبنابراین باید این ارتباط از طریق نشریه رادرسطح گسترده تری توسعه بدهیم وامیدوار هستیم که برادرها دردفتر مرکزی برای این منظور هم یک فکری بکنند . البته اینها ازمواردی است که بعداً در شورای عالی هم قابل بحث است .

یک نکته هم که شاید دراین جامطرح بشود ومن ازقبل درواقع نظر خودم را خدمت شما عرض می کنم که به اصطلاح دفع دخل مقدر بکنم ، این است که صحتیهایی از قبل هم بوده وپیشنهادهایی شده درارتباط با ارتقای سطح تشکیلاتی کارشناسیهای انجمنها دراستانها واین که شرایط تشکیلاتی کنونی انجمنها دراستانها اجازه فعالیتهای زیادی رانمی دهد ودر واقع یک محدودیتیهایی از نظر تشکیلاتی حاکم بر کارشناسیهادر استانها می باشد . این ممکن است بحث درستی باشد ، منتها ما مقداری درارتباط با برنامه های مختلف دچار یک چنین مشکلی هستیم که هروقت صحبت از برنامه جدید کارجدید وحرکت جدید می شود ، اولین گام را می خواهیم از تشکیلات شروع بکنیم و تغییر تشکیلاتی . حالا این یکی از مشکلاتی است که هم آموزش و پرورش دچارش است و هم همه دستگاههای کشور . شما ببینید درطول این دوازده سال تغییرات گسترده و زیادی درزمینه تشکیلاتی درسطوح مختلف ایجاد شده ، وزارتخانه های مختلفی درست شده ، ادغام شده ، سازمانهایی انحلال پیدا کرده ، مجدداً " احیاء شده ، سازمانهایی که از یک وزارتخانه جداشده به جای دیگری ملحق شده ، باز دوباره برگشته به جای اولش موارد زیادی که ماداشته ایم درطول دوازده سال گذشته درسطح کل کشور ودر آموزش و پرورش هم دفاتر مختلفی ایجاد شده ، منحل شده ، ادغام شده ، باز جداشده ازهم و تصمیمات تشکیلاتی زیادی گرفته شده بدون این که تغییرات اساسی و محتوایی زیادی صورت گرفته باشد .

ما باید درارتباط با انجمنها از این تجربه استفاده بکنیم وبیهوده وقت وانرژی خودمان را از همین ابتدا وشروع یک حرکت جدید صرف بحثهای تشکیلاتی ومسائل تشکیلاتی نکنیم . ما باید ابتدا قابلیت های لازم رادرانجمنها نشان بدهیم ونیز نشان بدهیم که برنامه ها و طرحهایی هست که باید انجام بشود ولی تشکیلات کنونی اجازه انجام آنها را نمی دهد وبعد برویم سراغ تغییر تشکیلات واین که مثلاً " دراستانها معاونت ایجاد بشود .